

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده

(مقاله پژوهشی)

معصومه نعمتی قزوینی*

لیلا جدیدی**

چکیده

حوادث و شخصیت‌های تاریخی یکی از پربرترین منابع الهام بخش هنر معاصر است. در این میان، نگاه شعر معاصر به واسطه‌ی پیوند محکمی که با تجربه‌ی بشری دارد، به تاریخ حوادث و شخصیت‌های تاریخی دگرگون گشته است. شاعران معاصر با پشت سر گذاشتن دوره اشعار مناسبتی، به مرحله‌ی نوین بازخوانی و بازآفرینی تاریخ وارد شده‌اند. از سویی، با توجه به جهانی شدن تجربه شعری، می‌توان رویکردهای مشابهی را در میان ادبیات ملل گوناگون مشاهده نمود. بازخوانی و بازآفرینی میراث تاریخی یکی از همین رویکردها است که در شعر معاصر عربی و فارسی به وجود آمده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد میان‌رشته‌ای به تحلیل شخصیت‌های تاریخی به کاررفته در اشعار دو شاعر معاصر فارسی و عربی یعنی نازک الملائکه و طاهره صفارزاده پرداخته است. در این پژوهش طبقه‌بندی مرحله‌ی فراخوانی شخصیت، یعنی مرحله‌ی بازخوانی و بازآفرینی که به عنوان روش تعامل شاعران با شخصیت میراثی شناخته می‌شود، اشعار این دو شاعر دسته‌بندی شده، ملیت شخصیت‌ها و بسامد آن مشخص گردیده و هر یک از آن‌ها مورد تحلیل قرار گرفته است. همچنین در مرحله‌ی دوم شیوه‌ی به کارگیری شخصیت یعنی بازآفرینی، عامل به کارگیری، هدف و نیز موضع شاعر در کاربرد شخصیت نیز معین می‌گردد. یافته‌های این پژوهش نشان دهنده‌ی این است که هر دو شاعر از

*استادیار گروه تحقیقات ادبی در موضوعات مختلف. پژوهشکده ادبیات. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران. ایران. m.n136089@yahoo.com

**کارشناسی ارشد گروه تحقیقات ادبی در موضوعات مختلف. (نویسنده مسئول)، پژوهشکده ادبیات. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران. ایران.

leilajadidi89@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۰۴

شخصیت‌های تاریخی در شعر خود بهره‌برده‌اند و شخصیت‌هایشان در دو مرحله‌ی مذکور به کار رفته است. با این تفاوت که تعداد بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر صفارزاده بیشتر از نازک الملائکه است.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، شعر معاصر فارسی، شخصیت‌های تاریخی، بازخوانی، بازآفرینی.

۱. مقدمه

تاریخ هر ملل، بستر رویدادها و شخصیت‌هایی است که برای آیندگان به خصوص ادیبان و نویسندگان منبع و سرچشمه‌ی ارزشمندی محسوب می‌شوند و ابزار مناسبی برای بیان مضامین ادبی به شمار می‌آیند. «در حقیقت باید پذیرفت که این حوادث و شخصیت‌ها هیچ‌گاه جاودانگی و شمولیت خود را از دست نمی‌دهند و در طول تاریخ می‌توانند به شیوه‌های گوناگون تجدد و ظهور یابند و مورد استفاده قرار گیرند.» (عشری‌زاید، ۱۹۹۷: ۱۲۰) شاعران معاصر نیز در استفاده از شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی اهتمام ورزیده‌اند و عقاید و نظرات خود درباره‌ی تاریخ، سیاست و اجتماع را با مدد این شخصیت‌ها ابراز داشته‌اند و معمولاً «شخصیت‌ها و حوادث تاریخی را بر می‌گزینند که موافق با طبیعت اندیشه‌ها و قضایا و غم‌هایی است که می‌خواهند آن را به مخاطب منتقل کنند. آن‌ها در اشعارشان به مراحل تاریخی و تمدنی که ملت‌ها در دوره‌های گذشته آن را تجربه کرده‌اند و سرخوردگی‌هایی که دچارش شدند و آرزوهایی که نقش بر آب شد و نیروهای سرکشی که بر امور مردم مسلط شدند، اشاره می‌کنند و با کمک گرفتن از شخصیت‌ها و حوادثی خاص به تبیین همه‌ی این امور می‌پردازند.» (همان: ۱۲۰) به منظور فهم میزان توجه شاعران معاصر به مسئله‌ی تاریخ، دو شاعر ایرانی و عربی به نام نازک الملائکه (۱) و طاهره صفارزاده (۲) برگزیده شدند تا کاربرد شخصیت‌های تاریخی در کل دیوان ایشان با رویکرد میان‌رشته‌ای و تقابل ادبیات عربی و فارسی با تاریخ و بر اساس روش تعامل با شخصیت‌ها بررسی گردد. از سویی، مقصود از روش تعامل، دو مرحله‌ی بازخوانی (التعبیر عن التراث) و بازآفرینی (التعبیر بالتراث) است که توسط علی عشری زاید در کتاب استدعاء الشخصیات التراثیة فی الشعر العربی المعاصر معرفی و تبیین گردیده است.

از آن جایی که میراث کهن یک ملت، برای مردمانش از اهمیت بسیاری برخوردار است، نحوه‌ی پرداختن به آن توسط ادیبان معاصر و شیوه‌های به کارگیری آن‌ها مورد توجه بسیاری قرار دارد؛ به خصوص بازآفرینی میراث که قرار است در خلال آن مسائل معاصر ادیب هم بیان شود. هدف اصلی این پژوهش بررسی نحوه‌ی بازخوانی و بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی در اشعار نازک الملائکه و طاهره صفارزاده است که به منظور مقایسه و بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های شعر دو شاعر صورت می‌گیرد تا میزان اهتمام دو شاعر به شخصیت‌های تاریخی مشخص شود. علت انتخاب این دو شاعر این است که با بررسی اولیه‌ی اشعارشان، معلوم گردید که هر دو، از شخصیت‌های گذشته برای مقاصد خویش بهره برده‌اند. به همین دلیل مقایسه‌ی میان اشعار این دو شاعر از این منظر قابل توجه است. افزون بر این تشابهاتی میان این دو شاعر وجود داشت که عبارت است از:

هر دو زن هستند و از این حیث می‌توانند شباهت‌های دیدگاهی داشته باشند؛ مسلمان هستند؛ شاعر معاصر هستند؛ هر دو دارای تحصیلات عالی و آشنا به ادبیات جهان به خصوص شعر به واسطه‌ی تحصیل در خارج از کشور هستند؛ هر دو شاعر از میراث فرهنگی و تاریخی غنی و پرباری برخوردارند که دارای مشترکات زیادی هستند و در نهایت هر دو نوگرا هستند.

این مقاله در صدد است به دو سؤال زیر پاسخ دهد:

۱. نازک الملائکه و طاهره صفارزاده از کدام یک از شخصیت‌های تاریخی در اشعار خود استفاده کرده‌اند؟
۲. نحوه و میزان بازخوانی و بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی در نازک الملائکه و طاهره صفارزاده چگونه است و مبین چه چیزی می‌باشد؟

۲. پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با موضوع بحث به شرح ذیل است:

کارکرد سنت در شعر معاصر عرب (بدرشاگر السیاب، خلیل حاوی، نازک الملائکه، عبدالوهاب البیاتی، آدونیس، صلاح عبد الصبور) احمد عرفات الضاوی، ۱۳۸۴: در این کتاب در حوزه‌ی تاریخ، شخصیتی بررسی نشده است و بیشتر شخصیت‌ها دینی و اسطوره‌ای هستند.

بیدارگری در علم و هنر (شناخت‌نامه‌ی طاهره صفارزاده)، به کوشش سید علی محمد رفیعی، ۱۳۸۶: در این کتاب تنها در برخی مقالات به صورت گذرا به وجود شخصیت‌های تاریخی و اسلامی در شعر صفارزاده اشاره شده است که تعداد آن بسیار محدود می‌باشد. مقاله «تفاوت‌های معنادار شعر طاهره صفارزاده و نازک الملائکه (واکاوی بازتاب اندیشه‌های شاعر در شعر او)»، علی سلیمی، سونیا کهریزی، دو فصلنامه ادب‌نامه تطبیقی، سال اول، شماره ۱: این پژوهش به دیدگاه‌های شاعران درباره‌ی هستی، انسان و رسالت شعر اختصاص دارد و با مضامین مطرح شده در این پژوهش ارتباط چندانی ندارد. مقاله «واکاوی تطبیقی معصومیت‌های کودکان و ظرفیت‌های انگیزشی خاطرات دوران کودکی در شعر طاهره صفارزاده و نازک الملائکه»، علی سلیمی، سونیا کهریزی، کاوش‌نامه‌ی ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی-فارسی) سال چهارم، ش ۱۳: این مقاله خاطرات دوران کودکی و وصف معصومیت‌های کودکان در شعر طاهره صفارزاده و نازک الملائکه را بررسی و با هم مقایسه نموده است.

۳. مبانی پژوهش

در برهه‌ای از تاریخ، ادبیات شاهد جدال میان سنت و مدرنیته بوده است. این نبردها منجر به پدید آمدن دو گروه شد: گروه اول کسانی بودند که تعصب بسیاری به میراث پیشین خود داشتند و هرگونه تحول را تهاجمی از سوی غرب علیه هویت میراث عربی و اسلامی قلمداد می‌کردند. از این رو برای احیای فرهنگ خویش به میراث پناه بردند. در کنار این دسته، گروه دیگری ظهور یافتند که مایل بودند دستاوردهای فرهنگ غرب را در میان اعراب ترویج دهند که این اقدامشان نوعی شورش علیه میراث عربی به حساب می‌آمد. (عرفات ضاوی، ۱۳۸۴: ۱۹)

«در میان این دو گروه، گروهی نوپرداز ظهور کردند که رویکردهای گزینشی داشته و به نوپردازی در چهارچوب حفظ اصول سنتی معتقد بودند.» (همان: ۱۹) آنان دریافته‌اند که شعر عربی بدون ایجاد ارتباط مستحکم با گذشته و میراث خود قادر به اثبات وجود خود نخواهد شد و باور داشتند که جدایی شعر در همه‌ی عصرها از اصل و ریشه‌ی خود، می‌تواند سستی و در نهایت نابودی آن را رقم زند. از سوی دیگر مشاهده‌ی دوره‌ی طولانی ضعف و فروپاشی شعر عربی از اواخر عصر عباسی تا آغاز نهضت نیز که ناشی از قطع ارتباط آن با گذشته‌ی درخشان خود بود، سبب شد تا به ضرورت بازگشت دوباره به میراث با ارزش گذشته پی ببرند. (عشری‌زاید، ۱۹۹۷: ۴۵)

ارتباط شاعر معاصر بعد از محمود سامی بارودی (۱۸۳۸-۱۹۰۴م) با عناصر میراث خود، طبق گفته‌ی علی عشری‌زاید در طی دو مرحله‌ی اساسی ادامه یافت: ۱- التعبير عن التراث (نقل و ثبت میراث یا بازخوانی آن)، ۲- التعبير بالتراث (بیان به وسیله‌ی میراث یا تعبیر معاصر از میراث قدیم یا بازآفرینی آن)

- مرحله‌ی اول: بازخوانی میراث (التعبیر عن التراث): در مرحله‌ی اول شاعران نهایت تلاششان را در جهت به تصویر کشیدن عناصر میراث همان‌گونه که بود به کار بردند به عبارت دیگر هیچ تلاشی در جهت افزودن تفسیر معاصر و نوین به میراث صورت نپذیرفت و ارتباط شاعران با میراث گذشته سطحی و شکلی بود و مقصود آنان از به - کاربرد میراث احیاء و برگرداندن آن با همه‌ی مشخصات و ویژگی‌هایش بود. لذا عملکرد این شاعران از این جنبه در راستا و امتداد کار بارودی قرار داشت. (همان: ۴۸)

- مرحله‌ی دوم: بازآفرینی میراث یا تعبیر معاصر از میراث قدیم (التعبیر بالتراث): «در مرحله‌ی دوم شاعران تنها به نظم و چینش عناصر موروثی که با آن در تعامل بودند بسنده نکردند و توجه خود را معطوف به نقل گزارش‌گونه‌ی این عناصر میراثی نمودند؛ بلکه این عناصر را در راستای توضیح دردهای انسان معاصر و مسائل خاص وی به کار بردند.» (همان: ۴۹) در این مرحله نه تنها شیوه و اسلوب شاعر در به کارگیری شخصیت موروثی تغییر یافت بلکه ماهیت ارتباط شاعر با میراث و فهم وی از مسئله‌ی احیای آن نیز تغییر کرد. شاعر در این مرحله بر این نکته آگاهی کامل یافت که باید با میراث گذشته‌ی خود ارتباط جدیدی برقرار کند و اهداف و انگیزه‌های وی نسبت به دوره‌ی پیشین رنگ دیگری به خود بگیرد. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: همان ۵۸-۵۹)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود با نگاهی اجمالی به مرحله‌ی اول و دوم و نیز تعاریف اولیه‌ی عشری‌زاید از فراخوانی میراث می‌توان پی‌برد که وی میان مرحله‌ی اول و دوم فرق می‌گذارد چرا که مکرراً در اثنای کتاب به تفاوت میان این دو و افزودن تأویل و تفسیر و نیز بیان تجربه‌های شعری معاصر - که از شروط مرحله‌ی دوم است - اشاره می‌شود. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: همان: ۱۳ و ۴۹ و ۵۴ و ۵۷ و ۶۱ و ۷۷)

شاعر برای حاضر کردن شخصیت‌های میراثی از روش‌هایی استفاده می‌کند که مختصراً به آن می‌پردازیم:

۱. انتخاب ویژگی‌هایی از شخصیت که متناسب با تجربه‌ی خویش باشد؛
۲. آن ویژگی‌هایی را که با طبیعت تجربه متناسب است به شیوه‌ای خاص تفسیر می‌کند؛

۳. شاعر ابعاد معاصر تجربه‌ی خویش را بر آن ویژگی‌ها می‌افزاید و از آن‌ها در شعر تعبیر می‌نماید. (همان: ۱۹۰)
- حال باید به شناخت و تبیین ویژگی‌هایی بپردازیم که شاعر از شخصیت مورد نظر خویش به عاریت می‌گیرد:
۱. شاعر صفتی را از میان اوصاف شخصیت برمی‌گزیند و آن را در به صورت استعاری محور عمل خود قرار می‌دهد؛
 ۲. برخی از حوادث زندگی آن شخصیت را به کار می‌گیرد تا از این طریق به تعبیر از تجربه‌ی شاعرانه‌ی خود بپردازد؛
 ۳. در برخی مواقع شاعر به اقتباس سخنان می‌پردازد بی آن‌که به شخصیت گوینده‌ی آن توجه کند.

شاعر برای به کارگیری شخصیت‌های کهن باید از ضمیر استفاده کند، بنابراین جایگاه شاعر در ۴ نوع یعنی سخن گفتن از زبان شخصیت، مورد خطاب قرار دادن شخصیت، سخن گفتن از شخصیت یعنی استفاده از ضمیر غایب و در نهایت استفاده از آرایه‌ی التفات و انتقال میان چند ضمیر، می‌باشد. (برای آگاهی بیشتر، برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: همان: ۲۰۹)

۴. تحلیل داده‌ها

از آن‌جایی که بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی به دلیل بیان رویدادهای معاصر از خلال شخصیت‌ها و وقایع تاریخی، از اهمیت بیشتری برخوردار است و دارای اصول و روش خاص خود می‌باشد، اول به آن پرداخته می‌شود و بعد مرحله اول فراخوانی میراث یعنی بازخوانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱. باز آفرینی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه

نازک الملائکه از جمله شاعرانی است که هم به مسائل ملی و وطنی توجه دارد و هم به مسائل تاریخ معاصر می‌پردازد و علاوه بر این‌که گاهی رویدادهای سیاسی و داخلی عراق را محور قصائد خود قرار می‌دهد، به جنگ‌ها و مشکلات کشورهای عربی دیگر همچون فلسطین، سوریه، لبنان و مصر نیز توجه خود را معطوف می‌دارد و آنچه در اشعار نازک مشهود است روحیه ملی و قومی اوست؛ زیرا «در سال ۱۹۵۸ انقلاب ۲۴ تموز به وقوع پیوست که در زندگی نازک تأثیر بسیاری داشت؛ انقلاب در روح او نفوذ کرد و به شایسته-

ترین شکل گرایش‌های قومی را در وجود او پروراند. وقتی شیوه‌ی عبدالکریم قاسم که رهبر انقلاب بود تغییر یافت و برای کمونیست این فرصت را فراهم کرد تا دستاوردهای انقلاب را نابود کنند و اصول آن را ریشه‌کن کنند ملائکه به مخالفت با حکومت برخاست. از این رو با تهدید و فشارهای حکومتی مجبور به ترک عراق شد و به مدت یک سال در بیروت سکونت کرد. اندکی بعد از تهدیدها کاسته شد و کمونیست‌ها پراکنده شدند. ملائکه در طی همین ۱ سال آثار خود را که حاکی از گرایش‌های قومی بود در مجله‌ی «الآداب» منتشر کرد.» (خلیل جحا، ۲۰۰۳: ۳۶۱)

در ادامه به بررسی و تحلیل تنها شخصیت به کاربرده شده در مرحله‌ی دوم می‌پردازیم:

۴-۱-۱. جمیله بو حیرد

«جمیله بو حیرد متولد ۱۹۳۵ و یکی از مبارزان برجسته‌ی جبهه‌ی ملی آزادی بخش الجزایر بود که در سال ۱۹۵۷ در جریان یکی از درگیری‌های مبارزاتی مجروح و دستگیر شد. وی پس از تحمل روزها شکنجه و عذاب در زندان، در جریان دادگاهی فرمایشی به اعدام محکوم شد. در پی اعلام روز ۷ مارس ۱۹۵۸ برای اجرای حکم اعدام، بسیاری از کشورهای دنیا و به ویژه کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل خواهان تعویق اجرای حکم شدند و در نهایت محکومیت وی به حبس ابد تغییر یافت. پس از آزادی الجزایر، بو حیرد نیز از زندان آزاد شده و با وکیل فرانسوی خود ازدواج نمود.» (نعمتی قزوینی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۴۹)

در شعر «نخن و جمیله» ملائکه با بیانی زیبا و هنرمندانه، سلحشوری جمیله را در مقابل بی-اعتنائی و سکوت کشورهای عربی قرار می‌دهد. شاعر زبان به ملامت کسانی باز می‌کند که سهم خود را از حمایت کردن از جمیله، تنها در ساختن سرود، شعر، ترانه، تعریف و تمجید از رشادت و فداکاری وی می‌دانند و با وجود این که شاهد رنج و عذاب او هستند، پشتیبانی و کمک رسانی خود را به آینده موکول می‌نمایند:

وَقُلْنَا: لَقَدْ أَرْشَفُوهُمَا الدَّمَاءَ، سَقَّوْهُمَا اللِّهَيْبَ / وَقُلْنَا: لَقَدْ سَمَّرُوْهُمَا عَلَى خَشَبَاتِ صَلِيبٍ / وَرَحْنَا نَعْيَ لِمَجْدِ الْبُطُولِ / وَقُلْنَا: سَنَنْقُدُّهَا، سَوْفَ نَفْعَلُ! ثُمَّ عَرَقْنَا / وَرَاءَ مَدَى سَوْفَ بَيْنَ الْحُرُوفِ النِّشَاوَى وَصَحْنَا / تَعِيشُ جَمِيلَةً!
تعیشُ جمیله! (ملائکه، ج ۲، ۲۰۰۸: ۳۵۱-۳۵۲)

او جمیله را گریان از بی تفاوتی‌ها و رنجور از زنجیر اسارت معرفی می‌کند که هیچ یک از تشویق‌های زبانی و ظاهری مرهم قلب مجروح او نمی‌شود:

جميلة! تبكين خلف المسافات، خلف البلاد/ وترحين شعرك كقلك دمعلك فوق الوساد/ أتبكين أنت؟
أتبكي جميلة؟/ أما منحوك اللحن السخيات والأغنيات؟/ أما أطمعوك حروفاً؟ أما بدّلوا الكلمات؟/ فقيم
الدموع إذن يا جميلة؟ (همان، ج ۲: ۳۵۱)

شاعر از این‌که ظاهر جمیله مورد تمجید قرار می‌گیرد و در قالب غزل و قصیده و سرود، ستوده می‌شود به ستوه آمده و با لحنی تمسخر آمیز این امر را خجالت آور به شمار می‌آورد:

وَدُنَا غَراماً بِسَمْتِها وَعَشِقْنَا الحُدود/ وأذكى هوانا الجمال الذي أكلته القيود/ وهما بَعَمارةٍ و جديلة/ أمين
مجرحها الثرّ نُطعمُ أشعارنا بالمعاني؟/ أهذا مكانُ الأغاني؟ إذن فاحجلي يا أغاني/ وذوي أمام الجراح النبيلة
(همان، ج ۲: ۳۵۲)

و در آخر نیز شاعر معتقد است جراحی که از بی تفاوتی و عدم همراهی اقوام عرب بر جمیله وارد می‌شود درناک‌تر و عذاب‌آورتر از زخم‌هایی است که از سوی فرانسه بر او تحمیل می‌شود:

فيا لَجراحِ تعمقُ فيها نبوبُ فرنسا/ ومجرُحِ القرابةِ أعمقُ من كلِّ جرحٍ وأقسى/ فوا خجلنا من جراح جميلة!
(همان، ج ۲: ۳۵۲)

همان‌طور که ملاحظه شد ملائکه با بیانی کوبنده، زبان به اعتراض می‌گشاید و به اعرابی که در ظاهر به ارج نهادن کار جمیله می‌پردازند اما در عمل قدمی برای حمایت از او بر نمی‌دارند گوشزد می‌نماید که او در راه مبارزه به حرف، سخن، تعریف و تمجید نیازی ندارد بلکه باید قدمی در راه کمک به او بردارند و یاریش کنند. این‌گونه به نظر می‌رسد شاعر سکوت عرب‌ها در مقابل دشمنان را موضوع قصیده‌ی خویش قرار داده و با فراخواندن شخصیت جمیله در موضع غایب و مخاطب، بی‌واسطه و مستقیم به آن پرداخته است و اوصاف جمیله همچون سلحشوری و مقاومت در برابر ظلم را مد نظر قرار داده است.

جدول ۱. بسامد بازآفرینی شخصیت تاریخی در شعر نازک الملائکه

ردیف	شخصیت قومی	ملیت	عامل به کارگیری	موضع شاعر	بسامد
۱	جمیله بو حیرد	عرب	قومی	غایب/ مخاطب	۶

۴-۲. باز آفرینی شخصیت‌های تاریخی در شعر طاهره صفارزاده

با نگاهی به مجموعه‌های شعری طاهره صفارزاده می‌توان پی‌برد که شخصیت‌های تاریخی نمود بسیاری در اشعار او دارد. برخی از این شخصیت‌ها مربوط به تاریخ ایران است، برخی مختص تاریخ اسلام و برخی تاریخ جهان. با توجه به این‌که بعد مذهبی در اشعار او غالب است، فراوانی شخصیت‌های تاریخ اسلام امری بدیهی است.

صفارزاده کوشیده است تا حوادث مهم تاریخی را بیان کرده و در برخی موارد آن را تفسیر کند. بیشتر این شخصیت‌ها نیز همان‌طور که بودند تفسیر شدند و شاعر خود دخل و تصرفی در آن نداشته و یا زندگی‌شان با موضوع معاصر آمیخته نشده است. بنابراین تعداد شخصیت‌های موجود در مرحله‌ی اول فراخوانی بسیار بیشتر از مرحله‌ی دوم است.

۴-۲-۱. قوم لوط

حضرت لوط (ع) در میان قومی به پیامبری مبعوث شد که در انجام هر کار حرامی از یک-دیگر پیشی می‌گرفتند. از این رو خداوند نیز عذابی را برایشان در نظر گرفت و سنگ و گل بر سرشان نازل کرد. (برای آگاهی بیشتر، برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: لاریجانی، ۱۳۸۰: ۲۶۵-۲۷۱)

طاهره صفارزاده در شعر «از قوم لوط» هنرمندان بی‌هنر جامعه‌ی خویش را به قوم لوط تشبیه کرده است که خلاقیت و نوآوری جایی در ذهن آنان ندارد و پیوسته آثار بی‌ارزششان را به واسطه‌ی پارتنی‌بازی به عرصه‌ی ظهور می‌رسانند:

- با قوم لوط / از داغی کویر چه می‌پرسی / و ز مردمان لوت و کویری / این نخبگان / در زیر سایه‌های حمایت / از آفتاب و نور / از آسمان و انسان / جدا شده‌اند / در شهر / هر مجسمه‌ی ناموزون / هر طرح کج / هر نقش بی‌قواره / مخلوقی از / کویرهای ذهنی آنان است. (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۳۶۴)

وجه اشتراک افراد مورد نظر شاعر با قوم لوط همان اشتغال به کارهای بیهوده است؛ زیرا آنان نیز سرگرم اعمال ناشایست بوده و از لوط پیروی نمی‌کردند و گرفتار انحراف جنسی بودند. (لاریجانی، ۱۳۸۰: ۲۵۷) همه‌ی این اعمال بی‌حاصل نشان از عدم تفکر و تعقل انجام دهندگان این امور داشت؛ بنابراین شاعر با هدف افشای بی‌خردی برخی هنرمندان، قوم لوط را به زمانه‌ی خویش آورده و اوصاف آنان را با اوصاف هنرمندان در آمیخته است.

در بخش دیگری از شعر، نیز به هرزگی و گهگاه اعتیاد برخی هنرمندان که منادی روشن‌فکری هم هستند نیز اشاره کرده و بیان می‌کند که در زیر سایه‌ی حمایت سران حکومت، با غرور و تکبر به کار خود ادامه می‌دهند:

- این هرزگان هنر سوز/ که در پناه فرعون با فخر و کبکبه در خواب‌های حشیشی خزیده‌اند/ یک روز ناگهان/ باران سنگ بر سرشان خواهد بارید. (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۳۶۵)

در انتهای شعر نیز شاعر آنان را لایق مجازات بر می‌شمارد؛ همان مجازاتی که قوم لوط متحمل شدند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود شاعر ویژگی‌هایی از قوم لوط مانند بی‌بند و باری، هرزگی و اشتغال به کارهای بیهوده را که متناسب با تجربه‌ی معاصر خویش است را برگزیده و آنان را به شاعران نسبت داده و با شیوه‌ای خاص تعبیر می‌کند؛ به اعتقاد شاعر این ویژگی‌ها حاصلی جز خلق آثار هنری بی‌ارزش ندارد.

به نظر می‌رسد شاعر، اوصافی از قوم لوط را به شیوه‌ای استعاری بیان کرده است. لازم به یادآوری است که او حتی برخی از حوادث عصر قوم لوط را مانند عذابی که بر آنان نازل شد در شعر به کار برده است.

موضع شاعر در به کارگیری میراث به صورت غایب است و عامل دخیل در به کارگیری نیز یکی از معضلات اجتماعی است که همان ارج نهادن به افرادی نالایق می‌باشد.

۴-۲-۲. مالک اشتر

مالک بن حارث نخعی معروف به مالک اشتر از بزرگ‌ترین یاوران حضرت علی(ع) بود. در شعر «سفر عاشقانه» شاعر خود را نام‌رسانی معرفی می‌کند که قصد دارد نامه‌ی امام علی(ع) را به مالک اشتر که به عنوان والی مصر انتخاب شده، برساند. در این بین، شاعر اوضاع و احوال مملکت خویش را توصیف می‌کند اما از محتوای نامه چیزی بیان نمی‌کند و مقایسه‌ی میان سفارشات امام علی(ع) به مالک اشتر با آنچه که در زمان کنونی در حال وقوع است را بر عهده‌ی خواننده می‌گذارد.

در ابتدای این شعر، شاعر رهسپار سفری به سوی مالک اشتر می‌شود:

- سپور صبح مرا دید/ که گیسوان درهم و خیسیم را/ ز پلکان رود می‌آورم/ سپیده ناپیدا بود (همان: ۲۳۳)

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۶۳

به عقیده‌ی او، رفتن تنها راه رسیدن به حقیقت است؛ زیرا ماندن موجب رکود می‌شود. بنابراین به جستجوی مالک ادامه می‌دهد:

- رفتن به راه می‌پیوندد/ ماندن به رکود/.../ سپور صبح مرا دید/ که نامه را به مالک می‌بردم/ سلام گفتم/ گفت سلام/ سلام بر هوای گرفته/ سلام بر سپیدی ناپیدا/ سلام بر حوادث نامعلوم/ سلام بر همه/ اَلَّا بر سلام فروش (همان: ۲۳۴)

سپس در راه پیدا کردن منزل مالک، به تصویری حزن‌انگیز بر می‌خورد که حاصل تاراج دشمن است:

- سراغ خانه‌ی مالک می‌رفتم/ به کوچه‌های ثابت دلتنگی برخوردم/ خاک ستاره دامن- گیر/ صدای یورتمه می‌آمد/ صدای تَبَّت ید/ درخت را بردند/ باغ را بردند/ گوش را بردند/ گوشواره را بردند (همان: ۲۳۴)

سپس شاعر پس از سیر کوتاهی در گذشته به زمان حال باز می‌گردد و با تأکید بر هشیاری‌اش به رواج تجاوز به حقوق دیگران و تصرف مال غیر اشاره می‌نماید:

- من از تصرف و دکا بیرونم/ و در تصرف بیداری هستم/ تصرف عدوانی/ سرنوشت خانه‌ی ما بود (همان: ۲۳۵)

پس از آن شاعر گویی از رسالتی که بر دوشش بود فاصله می‌گیرد و به اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران می‌پردازد. در ابتدا اوضاع نابسامان اقتصادی در بین سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ را بیان می‌کند:

- منم که می‌گذرم در تو/ غمی که از فراز تمنای جسم می‌گذرد/ و جسم را رایج کردند/ کمبود شوق/ کمبود سربلندی را رایج کردند/ کمبود گوشت/ کمبود کاغذ/ کمبود آدم (همان: ۲۳۹)

از نظر وی فضای حاکم بر آن دوره بی‌روح و سرد است؛ به طوری که شور و شوق از جان مردم رخت بر بسته و تنها جسمشان است که بی‌هیچ هیجانی زندگی می‌کند.

شاعر خفقان حاکم بر آن زمان را این‌گونه توصیف می‌کند:

- و رکود باطن/ آیا انسان قبیله‌ست/ که در تصور خوردن می‌کوچد/ آیا حدیث معده‌ی لبریز/ لب‌های دوخته/ و حنجره‌ی خاموش/ ربط و اشاره‌ای/ به مبحث بودن دارد (همان: ۲۴۰)

بی‌عدالتی چیز دیگری است که شاعر از سیطره‌ی آن بر جامعه در رنج است:

- نبض مرا بگیر/ همهمه‌ی بودن دارد/ و اشتیاق عدالت/ بودن از انحصار خبر بیرون است/ بودن/ چگونه بودن/ تاریخ انفجار عدالت را/ تاریخ هم به یاد ندارد/ اما آیا ظلم بالسویه/ یگانه چهره‌ی عدل است (همان: ۲۴۳)

در بخش دیگر شعر نیز به شهادت جوانان ایران اشاره می‌نماید:

- در کوهپایه نیز ندایی هست/ چوپانی هست/ ماندانه مادر چوپان بود/ و مادر علت‌ها/ شب شهادت گل‌های پارس (همان: ۲۴۷)

در بخشی دیگر نیز شاعر به اوضاع نابسامان اقتصادی و نیز تخطی از قانون اشاره کرده و از تنگ‌دستی مردم غمگین است:

- به نامه گفتم/ ای والا/ برخیز/ پرواز کن/ پرهیزت از آنان باد/ نیمه روشن‌فکران/ که نیم دیگرشان جُبن است/ نیاز است/ آنان تو را به عمد غلط می‌خوانند/ شکل نهفته‌ی گل/ دانه‌ست/ شکل نهفته‌ی ترس/ نیاز/ گیرم تمام پنجره‌ها را بگشایند/ گیرم تمام درها را بگشایند/ ای بنده‌ی خمیده/ از آواز بار قسط/ اقساط ماهیانه/ سالیانه/ جاودانه/ آیا تو قامتی برای نشان دادن داری/ و صدایی برای آواز خواندن/ سرک کشیدن کوتاهان از بلندی دیوار/ چندین قامت کم دارد (همان: ۲۴۸)

پس از آن‌که شاعر سیری در اوضاع و احوال جامعه می‌کند متوجه می‌شود مسیر را نادرست آمده؛ او به دنبال نشانه‌هایی از مالک است اما چیزی نمی‌یابد. نشانه‌ی مالک همان نامه‌ای است که حضرت علی(ع) به او داده و راه و رسم مملکت‌داری را آموخته است. شاعر به مقایسه‌ی شیوه‌ی سفارش شده از سوی حضرت علی(ع) در امور سیاسی با آنچه در زمان حاضر می‌گذرد، می‌پردازد و چون هیچ شباهتی میان آن دو نمی‌یابد دوباره خود را ملزم به جستجویی دیگر می‌نماید:

- به رهگذر دوباره رسیدم/ گفتم نشانی تو غلط بود/ کدام مالک را گفتم/ مالک اشتر را گفتم/ مقصد اشاره بود/ که عشق جمله‌ی اشارات است/ نزد عوام/ عشق/ مرغ شبان فریب است/ دور می‌شوی/ نزدیک می‌شود/ دور می‌شود/ و من به راه/ و راه به من/ یگانه‌ترین هستیم/ و من همیشه/ در راهم/ و چشم‌های عاشق من/ همیشه رنگ رسیدن دارند/ سپور صبح مرا خواهد دید/ که باز پرسه‌زنان خواهم رفت (همان: ۲۵۱-۲۵۲)

همان‌طور که بیان شد صفارزاده از شخصیت مالک استفاده کرده تا سران حکومتی را مورد انتقاد خویش قرار دهد. در این اثنا شرایط و اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را

نیز نقد کرده و وخامت اوضاع را متذکر می‌شود. شاعر برای به کارگیری شخصیت مالک از برخی حوادث زندگی وی از جمله زمامداری او، برای نیل به مقصود خویش که همان اعتراض به عملکرد دولت می‌باشد، بهره برده است. شیوه‌ی به کارگیری این شخصیت به صورت غیابی است و عامل مؤثر در کاربرد شخصیت نیز عامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد.

۴-۲-۳. شیخ محمد خیابانی

نمود شخصیت خیابانی را می‌توان در شعر «سفر بیداران» ملاحظه کرد. این شعر بلند در برگزیده‌ی حوادث مهم پیش از انقلاب نظیر حادثه‌ی ۱۷ شهریور ۵۷ و به شهادت رسیدن عدّه‌ای از مردم در این واقعه می‌باشد. صفارزاده در این قصیده رشادت‌ها و ایستادگی‌ها و اتحاد مردم در این رویدادها را همانند اتحاد و شجاعت خیابانی و طرفدارانش بر می‌شمارد: - در کوچه/ در خیابان/ صفوف خیابانی است/ صفوف متحد جنگلی است/ که عاشقانه می‌جنگند (همان: ۳۰۱)

شاعر در این شعر صفت ایستادگی و اتحاد خیابانی و متحدانش را به سردمداران انقلابی و مردم نسبت می‌دهد و به صورت غایب این شخصیت را به کار می‌گیرد. در قصیده‌ای دیگر با عنوان «صف» نیز که باز هم به مبارزات مردم در زمان انقلاب اختصاص دارد، شخصیت خیابانی با همان مضمون بالا به کار گرفته می‌شود: - قسم به توده‌های صف‌آرا/ نصر خدا/ فتح خدا/ فرا رسیده‌ست/ در شهر چون که می‌گذری می‌بینی/ صف‌ها در امتداد یک‌دیگرند/ صف‌های تابناک خیابانی/ صف‌های استوار رهایی/ صف‌ها/ در امتداد هم/ با هم هستند (همان: ۳۳۴)

همان‌طور که از مضمون قصیده پیداست عوامل سیاسی در به کارگیری این شخصیت دخیل است. شاعر این شعر را در اردیبهشت ۱۳۵۸ و در زمانی که تازه انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته بود سروده است. در این شعر شاعر راوی احوال مردم، مبارزات، همسویی آنان با جریان‌های انقلاب است. صفارزاده آن دسته از ویژگی‌های خیابانی و همراهانش را که متناسب با تجربه‌ی خویش است -مانند شجاعت، ظلم‌ستیزی و مبارزه‌طلبی و یک پارچگی‌شان- برای انقلابیون در نظر گرفته و با شیوه‌ای خاص تفسیر می‌کند. در واقع او با این کار بخشی از حوادث زندگی خیابانی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داده تا از این

طریق به تعبیر از رخداد‌های کنونی پردازد. جایگاه و موضع شاعر در به کارگیری این شخصیت به صورت غایب است.

۴-۲-۴. میرزا کوچک خان جنگلی

شخصیت جنگلی در کنار شخصیت خیابانی در شعر «سروش قم» به کار گرفته شده و به رهبری او اشاره می‌شود که عده‌ای را با هم متحد کرده است:

- در کوچه/ در خیابان/ صفوف خیابانی است/ صفوف متحد جنگلی است/ که عاشقانه می‌جنگند (همان: ۳۰۱)

صفارزاده در به کارگیری این شخصیت به انتخاب ویژگی رهبری و توانایی اتحاد مردم برای برانگیختن علیه بی‌عدالتی و ظلم می‌پردازد که این ویژگی متناسب با تجربه‌ی دوران خود است. به بیان دیگر عیناً از ویژگی‌های آن شخصیت بدون دخل و تصرف استفاده می‌کند. جایگاه او در به کارگیری این شخصیت، به صورت غایب است. همچنین عامل دخیل در به کارگیری این شخصیت مسائل سیاسی آن دوره است.

جدول ۲. بسامد بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی در شعر طاهره صفارزاده

ردیف	شخصیت‌های ملی	ملیت	عامل به کارگیری	موضع شاعر	بسامد
۱	قوم لوط	عرب	سیاسی و اجتماعی	غایب	۱
۲	مالک اشتر	عرب	سیاسی و اجتماعی	غایب	۴
۳	شیخ محمد خیابانی	ایرانی	قومی	غایب	۱
۴	میرزا کوچک خان جنگلی	ایرانی	قومی	غایب	۱

۵. بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده

۵-۱. بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه

۵-۱-۱. قوم عاد و قوم ثمود

قوم عاد مردمی بودند که در فراوانی می‌زیستند و از هر نوع آسایشی برخوردار بودند. هنگامی که به بت‌پرستی روی آوردند، خداوند حضرت هود(ع) را از میانشان به پیامبری برگزید تا یکتا پرستی را رواج دهد؛ لیکن مردم نپذیرفتند و او را نادان و دروغ‌گو خواندند.

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۶۷

از این رو عذاب الهی بر آنان نازل شد و جز حضرت هود(ع) و مؤمنان همه را نابود کرد. (لاریجانی، ۱۳۸۰: ۱۵۵)

قوم ثمود نیز مردمانی هنرمند بودند که پس از قوم عاد می‌زیستند. آنان نیز در ثروت و مکتنت و آبادانی به سر می‌بردند لیکن منکر خداوند و روز رستاخیز بودند. خداوند حضرت صالح(ع) را از میانشان به پیامبری برگزید؛ اما او نیز همچون حضرت هود دروغ‌گو خطاب شد و حتی معجزه‌ی بیرون آمدن شتر از میان کوه، نبوت او را برای آن‌ها ثابت نکرد و چون آن شتر سهمی در استفاده از آب چشمه داشت، آن را از بین بردند و این عمل، عذاب الهی را برایشان به همراه داشت. (همان: ۱۶۹)

در قصیده‌ی «إلی الشعر» شاعر نامی از این دو قوم می‌برد:

- وسأسمع صوتك حيث أكون/ في انفعال الطبيعة، في لحظات الجنون/ حين تُثقل رجع العُعود/ ألفت أسطورة عن شباب الوجود/ عن عصور تالشت وعن أمم لن تعود/ عن حكايات صبيان عاد/ لصبايا ثمود/ وأقاصيص غنت بها شهرزاد(ملائکه، ج ۲، ۲۰۰۸: ۳۸۷)

۵-۱-۲. اصحاب اخدود

واژه‌ی «اخدود» به معنای شکاف بزرگ زمین است و اصحاب اخدود نیز ستم‌گرانی بودند که زمین را می‌شکافتند و آن را پر از آتش نموده و مؤمنین را به جرم این‌که ایمان دارند در آن می‌انداختند و آنان را می‌سوزاندند. در سوره‌ی بروج به ماجرای اصحاب اخدود نیز اشاره شده است.

ملائکه در قصیده‌ی «الماء والبارود» هنگامی که به انفجار لوله‌های آب و جاری شدن آن می‌پردازد، به صهیونیست‌ها گوشزد می‌کند که این کار به خواست و اراده‌ی خداوند صورت گرفته تا سربازان از آب سیراب شوند. سپس به دلیل تناسب میان شکافته شدن زمین توسط بمب‌های صهیونیست‌ها و شکافتن زمین توسط اخدودیان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد که گمان می‌رود شاعر غرض خاصی از این فراخوانی نداشته است:

- ألقوا بأمر الله يا يهود/ قبيلةً ثقیلةً وانشقَّ يا أخدود(ملائکه، ۱۹۹۸: ۶۸)

۵-۱-۳. حمورابی(Ammurapi)

«حمورابی ششمین امپراتور بابل بزرگ بابل باستان است. او پس از کناره‌گیری پدر خود، امپراتور شد و در طی این مدت بابل را تا میان‌رودان گسترش داد و بسیاری از همسایه‌ها را شکست داد. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۱۲۴) در لابه‌لای قصیده «ماذا يقول النهر» آن زمان

که رود درباره‌ی عصور قدیم سخن می‌گوید سرگذشت حمورابی را برای شاعر روایت می‌کند:

- ماذا يقول النهر؟/ تسيحة/ من بابل النشوى بعطر البخور/ وموكب الكهان في معبد/ دجلة يطوي سرة
والصخور/ وذكريات الليل والشمس عن/ مدينة الشمس وراء العصور/ وعن حمورابي وعن حبه/ وما طوى
سيف الزمان الغدور (ملائكة، ج ۲، ۲۰۰۸: ۲۱۷)

۵-۱-۴. معتصم

معتصم هشتمین خلیفه‌ی عباسی و فرزند هارون الرشید بود که پس از مأمون به خلافت رسید.

نازک الملائکه در قصیده‌ای به نام «الهجرة إلى الله» در مورد سختی‌ها و رنج‌هایی که از سوی اسرائیل بر مردم فلسطین تحمیل می‌شود، سخن می‌گوید و عاجزانه از خداوند می‌خواهد تا آنان را نجات دهد. وی در بخشی از قصیده معتصم را منجی می‌داند که اگر بود می‌توانست مردم فلسطین را از رنج و محنت برهاند:

- فأين الباب؟ أين الباب؟/ قرآني مكدسة على الخراب/ وقرآني طواها ضباب/ وذلة مسجدي الأقصى
تقلبي على سكين/ ولا معتصم أدعوه، لا فينا صلاح الدين (همان، ج ۲: ۴۴۴-۴۴۵)

شاید علت گزینش معتصم اقتدار وی در دوران خلافت و یا سرکوب شورش‌های متعددی بوده‌است که در آن دوره رخ داده است. این شعر همچنین می‌تواند طعنه‌ای به سران منفعل و ترسوی عرب باشد که توان حل مشکلات کنونی جهان عرب را ندارند.

۵-۱-۵. صلاح الدین ایوبی

صلاح الدین ایوبی پس از آن که اعلام استقلال کرد در سال ۱۱۷۱م دولت ایوبیان را در مصر و شام تأسیس کرده و قدرت خود را در سرزمین‌های مصر، شام، شمال عراق، یمن و حجاز گستراند. او توانست اغلب سرزمین‌های پادشاهی بیت المقدس و شهر قدس را آزاد سازد و این باعث آغاز جنگ سوم صلیبی در سال ۱۱۸۹م به فرماندهی پادشاه فرانسه و انگلستان و آلمان گردید. (سعیدیان، ج ۳، ۱۳۸۶: ۳۰۲۴-۳۰۲۵) نازک الملائکه در قصیده‌ی «الهجرة إلى الله» از صلاح الدین به عنوان منجی یاد می‌کند که عدم حضورش موجب قتل و مجروحیت مردم فلسطین شده است:

- فأين الباب؟ أين الباب؟/ قرآني مكدسة على الخراب/ وقرآني طواها ضباب/ وذلة مسجدي الأقصى
تقلبي على سكين/ ولا معتصم أدعوه، لا فينا صلاح الدين (ملائكة، ج ۲، ۲۰۰۸: ۴۴۴-۴۴۵)

۵-۱-۶. قیس و لیلی

قیس بن ملوح شاعری از قبیله‌ی بنی عامر از همان دوران کودکی به لیلی بنت سعد علاقه‌مند شد و در سنین بزرگسالی به عشق او شهرت یافت و همین مسئله موجب گردید تا لیلی را به اجبار به ازدواج با مرد دیگری درآورند. بعد از ازدواج لیلی، عقل قیس زایل گشت و سر بر بیابان نهاد و با حیوانات همنشین شد. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: ندی، ۱۳۸۷: ۱۶۹-۱۷۲)

شاعر این دو شخصیت میراثی را در قصایدی نظیر «قیس و لیلی» و «نداء إلى السعادة» نام می‌برد و زندگی و مصائب حزن‌انگیز آنان را که در راه عشق یک‌دیگر به جان خریدند وصف می‌نماید:

کیف مات الجنون؟ هل سَعِدْتُ لِي/ لِمِي؟ سلوا هذه الصحاري الحزينة/ اسألوها ما حَدَّثَ الرِّيحُ قَيْسُ الد/
أَمْسِ لَيْلًا وَكَيْفَ عَاشَ سَنِينَهُ (ملائکه، ج ۱، ۲۰۰۸: ۱۱۳)

۵-۱-۷. توبه بن الحمیر

توبه بن الحمیر شاعری از طایفه‌ی بنی عقیل بود که به لیلی الأخيلية علاقه‌ی بسیاری داشت و در وصف او شعرها سرود و چون میان اعراب به عشق لیلی شهره بود، اجازه‌ی ازدواج با او را ندادند. لیلی با مرد دیگری ازدواج کرد. اما توبه از رفتن به کوی او باز نمی‌ایستاد تا آنجا که خانواده‌ی همسر لیلی بر او خشم گرفتند و نقشه‌ی قتل او را کشیدند لیلی موضوع را به توبه گفت و او گریخت و چون مرد جنگاوری بود در یکی از جنگ‌ها کشته شد و لیلی در رثای او مرثیه‌هایی سرود. (فاخوری، ۱۳۸۷: ۲۵۱)

در قصیده‌ی «نداء إلى السعادة» شاعر باز هم از ناامیدی، اندوه و تفرخ خود از زندگی سخن می‌گوید و گریزی هم به حال عاشقان می‌زند:

وَقُلُوبٌ تَطُنُّهَا رِيَّةُ الْحَبِّ/ تَصَبُّ الرِّحِيْقُ لِلْعِشَاقِ/ وَيَقُولُونَ إِهْمُ شَهْدُوها/ تَسْكُبُ الظِّلَّ فِي هَجِيرِ الْفِرَاقِ/
وَرَأُوها تَهَشُّ فِي مَقَلَّتِي قِي/ سِ مَعَ الدَّمَعِ وَالضَّبَابِ الثَّقِيلِ/ وَأَحْسَنُوا كَيْانِها المَرِحَ الرَّا/ قِصَ فِي حَزْنِ تَوْبَةٍ وَجَمِيلِ
(ملائکه، ج ۱، ۲۰۰۸: ۲۵۳)

۵-۱-۸. جمیل بن عبدالله

جمیل بن عبدالله بن معمر العذری در وادی القری در حجاز متولد شد. در سنین جوانی دلباخته‌ی دختر عمه‌اش بُثَینه شد و در عشق او آن‌چنان شهرت یافت که او را «جمیل بثینه» می‌خواندند. بثینه نیز علاقه‌ی بسیاری به او داشت. با آشکار شدن این عشق خانواده‌ی بثینه

بسیار خشمگین شدند و از وصل این دو جلوگیری کردند؛ ولی جمیل همچنان برای بشینه غزل می‌سرود و به هجو خانواده‌ی او پرداخت تا جایی که مروان حاکم مدینه او را تهدید به مرگ کرد. جمیل نیز سر به بیابان گذاشت و در حدود سال ۷۰۱ وفات یافت. (فاخوری، ۱۳۸۷: ۲۴۸)

در همان قصیده‌ی «نداء إلى السعادة» در کنار نام توبه از جمیل نیز یاد می‌شود:
وأحسوا کیانها المیخ الرا/ قصّ فی حزن توبه و جمیل (ملائکه، ج ۱، ۲۰۰۸: ۲۵۳)

۵-۱-۹. عبد السلام عارف

عبدالسلام عارف رئیس جمهور کشور عراق بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ م بود. وی در ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳ م با کودتا علیه عبدالکریم قاسم و قتل او، قدرت را در دست گرفت و اعضای حزب بعث عراق را وارد کابینه‌ی خود کرد. عارف در سال ۱۹۶۶ م در یک حادثه‌ی مشکوک هوایی کشته شد. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: بیگدلی، ۱۳۶۸: ۵۱-۵۴)

نازک در دیوان «شجرة القمر» قصیده‌ای به نام «وردة لعبدالسلام» دارد که آن را در سال ۱۹۵۸ م و در عصر روزی که عبدالسلام عارف به جرم توطئه بازداشت شد، سرود و در آن او را به خاطر ایستادگی در برابر دشمنان، مورد ستایش قرار داد:

والملائیئ تحمّل فی یدها ورده/ لک عبدالسلام/ یا نصیر العروبة والحق والوحده/ یا عدوّ الظلام (ملائکه، ج ۲، ۲۰۰۸: ۳۳۱)

۵-۱-۱۰. جمال عبدالناصر

جمال عبدالناصر که در سال ۱۹۵۴ رهبری مصر را به دست گرفت، با جنگ سوئز موقعیت ثابتی پیدا کرد و قدرتش را در دنیای عرب به نمایش گذاشت. از جمله اقداماتش این بود که آبراه سوئز را ملی اعلام نمود و سد آسوان را نیز بنا کرد. او توانست با تقویت ارتش مصر و با به‌کارگیری شبه نظامیان محلی و داوطلبان نظامی، فرانسه و بریتانیا را وادار به عقب نشینی از مصر کند و اسرائیل را مجبور نماید تا تمامی اسیران مصر را آزاد کند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: بیگدلی، ۱۳۶۸: ۴۴)

نازک الملائکه قصیده‌ی «الوحدة العربية» را «در تاریخ ۱۷ نisan ۱۹۶۳ م و در زمان اعلام وحدت سه‌گانه‌ی عربی سروده است.» (دیوان، ج ۲، ۲۰۰۸: ۳۵۹) که در دو بیت آن به مدح جمال عبدالناصر می‌پردازد:

فجرنا لآخ ايضاً عربياً/ أطلعتنه في الأفق كفا جمال/ ناصر الحق والعروبة أحيى/ كلّ حلمٍ مقطّع
الاصال (ملائکه، ج ۲، ۲۰۰۸: ۳۶۳)

۵-۱-۱۱. شهرزاد

داستان شهرزاد و شهریار در کتاب هزار و یک شب آمده است. «هزار و یک شب کتابی است با ساختاری هندی، قصه‌های عامیانه و افسانه‌های ایرانی، نام‌های عربی، نشانه‌های چینی و یونانی.» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۸۴)

در این اثر شهریار پادشاهی است که در اثر خیانت همسرش، کینه‌ی همه‌ی زنان را به دل می‌گیرد. بدین منظور به قصد انتقام از زنان، از وزیر خود می‌خواهد هر روز دختری را برای او بیاورد تا او را به قتل برساند. این کار سال‌ها ادامه می‌یابد تا این که تمام دختران شهر کشته می‌شوند و تنها دختران وزیر باقی می‌مانند. شهرزاد از پدر می‌خواهد تا او را نزد شهریار ببرد. او طبق نقشه‌ی خواهرش دنیازاد، هرشب داستان ناتمامی را برای پادشاه تعریف می‌کند تا شهریار به شوق شنیدن ادامه‌ی داستان از کشتن او منصرف گردد. در پایان، شهریار به شهرزاد اعتماد کرده و از حس انتقام‌جویی خود دست برمی‌دارد. شهرزاد با حيله‌ی داستان‌سرایی هرشب و به صورت ناتمام، جان خود و دیگر دختران شهر را نجات می‌دهد؛ از این رو، او را نماد رجحان عقل بر عاطفه می‌دانند.

مستشرقین درباره‌ی اصل کتاب، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند حکایت‌های «هزار و یک‌شب» برگرفته از داستان «هزارافسان» است و ایرانیان آن را داستانی افسانه‌ای واسطوره-ای می‌دانند و آن را میراث اسطوره‌ای به حساب می‌آورند. برخی معتقدند اصل آن هندی است؛ اما بسیاری از عرب‌زبانان مخصوصاً کسانی که معتقدند اصل کتاب «هزار و یک-شب» به زبان عربی است، این کتاب را جزو میراث خود قرار می‌دهند. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: مطلوب، ۱۴۲۶: ۳۰)

نازک الملائکه در قصیده‌ی «یوتویا الضائعة» از شهرزاد در کنار اساطیر دیگری همچون، دیانا و نرسیس استفاده می‌کند و به قصه‌گویی او اشاره می‌نماید و با این کار صدای آرام بخش شهرزاد در شهر رویایی شاعر طنین انداز می‌شود:

هناك حيث وعت شهرزاد/ أقاصيصَ عنت بها ألف ليله/ وحيثُ ديانا تسوقُ الضياء/ ونارسيسُ يعبدُ في الشمسِ ظلّه/ هنالك يوتوييا في الضباب/ على شفقٍ لم تر العینُ مثله (ملائکه، ج ۲، ۲۰۰۸: ۲۹)

شاعر در قصیده‌ی «إلى الشعر» نیز به داستان‌سرایی شهرزاد برای شهریار اشاره می‌نماید:

- ألف أسطورة عن شباب الوجود/ عن عصور تَلَشَّتْ وعن أمم لن تعود/ عن حکایات صبیانِ عاذ/ لصبايا ثمود/ وأقاصيص عنت بما شهرزاد/ ذلك الملك المجنون/ في ليالي الشتاء (همان، ج ۲: ۳۸۷-۳۸۸)
- در قصیده‌ی «في دروب الرياح» که یکی از قصائد سه‌گانه‌ی «ثلاثية في زمن الفراق» است شاعر معشوق خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و از روزهای فراق و دوری سخن می‌گوید و معتقد است به واسطه‌ی این دوری شهرزاد دیگر قصه نمی‌گوید:
- هل يا حبيبي بعثرتنا شاسعات البلاد؟/ هل فوّقتنا الرياح؟/ وهل ترى قد سكتت شهرزاد/ عن الكلام المباح؟ (همان، ج ۲: ۴۷۰)
- ويا حبيبي هل ترى قد صمتت شهرزاد/ عن الغناء المباح؟/ هل أسلمتنا للبلاد؟ (همان، ج ۲: ۴۷۱)

این شخصیت کاربرد معاصر ندارد و به صورت غیابی مورد استفاده قرار گرفته است.

۵-۱-۱۲. شهریار

- همان‌طور که گفتیم شاعر در قصیده‌ی «إلى الشعر» به داستان شهرزاد و شهریار اشاره‌ای گذرا می‌کند و شهریار را پادشاهی دیوانه به شمار می‌آورد:
- ألف أسطورة عن شباب الوجود/ عن عصور تَلَشَّتْ وعن أمم لن تعود/ عن حکایات صبیانِ عاذ/ لصبايا ثمود/ وأقاصيص عنت بما شهرزاد/ ذلك الملك المجنون/ في ليالي الشتاء (پیشین، ج ۲: ۳۸۷-۳۸۸)

جدول ۳. بسامد بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه

ردیف	شخصیت- های قومی	ملیت	بسامد	ردیف	شخصیت- های قومی	ملیت	بسامد
۱	قوم عاد	عرب	۱	۸	حمورابی	بابل	۱
۲	قوم ثمود	عرب	۱	۹	معتصم	عرب	۱
۳	اصحاب اخدود	عرب	۱	۱۰	صلاح الدین ایوبی	عرب	۲
۴	قیس	عرب	۴	۱۱	عبدالسلام عارف	عرب	۱
۵	لیلی	عرب	۱	۱۲	جمال	عرب	۱

		عبدالناصر					
۶	توبه	عرب	۱	۱۳	شهرزاد	هندی/ایرانی/عربی	۴
۷	جمیل	عرب	۱	۱۴	شهریار	ایرانی	۱

۲-۵. بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر طاهره صفارزاده

اصل بر آن است که شخصیت‌ها با توجه به تاریخ پیدایششان و پشت سر هم بیان شود اما همان‌طور که بیان شد صفارزاده از ۳ دسته شخصیت تاریخی بهره برده است. برای جلوگیری از آشفتگی در ارائه‌ی مباحث، آن‌ها در ۳ دسته بررسی می‌شوند:

۱-۲-۵. شخصیت‌های تاریخی و دینی:

۱-۱-۲-۵. قوم عاد

صفارزاده سعی دارد در شعر «سفر سلمان» درباره‌ی چرایی و چگونگی ورود اسلام به ایران سخن بگوید؛ بدین منظور سفری معنوی را برای سلمان فارسی در نظر می‌گیرد؛ در ابتدای قصیده درباره‌ی شرایط ایران پیش از اسلام سخن گفته و به خوش‌گذرانی‌ها و کشورگشایی پادشاهان ایرانی اشاره دارد و سلمان فارسی را شخصی آگاه و بیدار بر می‌شمارد که بیم سقوط کشورش را دارد:

– دهبان پارسی / بیدار بود / بیدار و بیم‌دار / شاید که باد مهلک / باد بلا / در قصد سلسله‌ی بیداد / در قصد قوم عاد / شورش برد به بود و نبود / شورش به ریشه‌ی همیشگی ما (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۱۰-۲۱۱) شاعر از دید سلمان بیان می‌کند که او می‌ترسد ایران بدون اسلام به سرنوشتی چون سرنوشت مردم عاد دچار شود و این بی‌دینی موجب‌ات هلاکت مردم را فراهم آورد.

در قصیده‌ای به نام «نقاب» که در اسفند ۵۷ سروده شده، شاعر بیگانگانی را که با دورویی در تلاش‌اند ایران را به مستعمره‌ای برای خود تبدیل کنند، نقاب‌دارانی زخم خورده و غاصب معرفی می‌کند. شاعر معتقد است که ظالم به سزایش می‌رسد همان‌طور که قوم عاد گرفتار عذاب شد، اما این منافقان و بیگانگان هنوز دست از دسیسه چینی بر نداشته‌اند:

– تاریخی از نقاب پشت سر ماست / تاریخی از نقاب پشت سر ماست / هر چند قوم عاد به مسلخ رسید / اما نقابداران / این زخم خوردگان / این غاصبان برون‌مرزی / با جامه‌های درون‌مرزی / باز هنوز / در کوچه‌های توطئه در حرکت هستند (همان: ۳۲۴-۳۲۵)

شاعر اشاره‌وار به سرنوشت قوم عاد اشاره می‌کند اما آن را با تجربه‌ی معاصر خویش چندان نمی‌آمیزد.

۵-۲-۱. قوم ثمود

قوم ثمود تنها ۱ بار به کار برده شده و آن هم در شعر «اخدودیان» است که به همراه قوم عاد آمده که پیش‌تر به آن پرداخته شد:

- اخدودیان/ نمرودیان/ چنگیزیان/ صرب و ثمود و عاد/ کفار جاهلی اعصارند/
شیطان/ به گردن همه‌شان/ قلاده‌های پریشانی/ افکنده (پیشین: ۷۴۵)

۵-۲-۱.۳. ذونواس و اصحاب اخدود

در قرآن کریم از ذونواس و قومش با نام اصحاب اخدود یاد شده است. وی به آیین یهود گروید و به نابودی مسیحیان یمن کمر بست. بر طبق روایات، گودال‌هایی کند و با آتش آن‌ها را پر کرد و مسیحیانی را که از دین خود باز نگشتند به درون آن گودال‌ها افکند. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۸۳-۳۸۴) در قصیده «آن قبله گاه نخستین» نام ذونواس به چشم می‌خورد. شاعر تروریست‌هایی که در سرزمین مقدسی چون مکه قصد جان مسلمان را کرده‌اند، از نوادگان ذونواس بر می‌شمارد:

- امروز آن پرندگان شهید/ هم زنده‌اند/ هم شاهد/ و میهمان خداوندند/ به رزق و روزی پاک/ در غرفه‌های عزت و خرسندی/ و این ستمکاران/ تجار اسلحه و تنهایی/
دژخیم‌های سلسله‌ی ذونواس/ خورد و خوراکشان/ خبر خون است/ خون محاصره شدگان/ مظلومان/ این فاجعه/ در شعر و عکس و قصه نمی‌گنجد (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۵۸۵)
در شعر «اخدودیان»، اصحاب اخدود به عنوان نمادی از آدم‌کشان و جنگ‌جویانی است که مردم بی‌گناه را مورد اصابت بمب و گلوله قرار می‌دهند. شاعر اینان را از نوادگان اخدودیان معرفی می‌کند:

- شگفت نیست اگر/ نوادگان قومی قربانی‌ها/ قربانیان کوره‌ی آدم‌سوزی/ امروز خود/
مهندسان موشک آدم‌سوزند (همان: ۷۴۶)

شاعر معتقد است آتشی که آنان به جان مردم می‌اندازند روزی فرو خواهد نشست:

- قسم به ارج قسم/ به روشنایی موعود/ به شاهد و مشهود/ که وعده‌های الهی/ عوض شدنی نیست/ که انتقام ربّ مطمئننه شدید است/ حریق فتنه‌ی اخدودیان/ از هر قبیل/ با امر و با اراده‌ی خالق/ معدوم می‌شود/ آتش‌نشان مبین/ در امر است (همان: ۷۴۹-۷۵۰)

۵-۲-۱-۴. معاویه

معاویه بن ابی سفیان پدر یزید مدّت‌ها در تلاش بود تا به منظور تثبیت ولی عهدی فرزندش از امام حسین(ع) بیعت بگیرد ولی امام(ع) از این کار امتناع ورزیدند؛ زیرا «بیعت با یزید نه تنها به معنای صحه گذاشتن بر خلافت شخص ننگینی مانند او بود بلکه به معنای تأیید بدعت بزرگی همچون تأمین رژیم سلطنتی بود که معاویه آن را پایه‌گذاری کرده بود.» (پیشوایی، ۱۳۹۰: ۱۷۹)

در شعر «علی علیه‌السلام» نیز پرورش یزید نزد معاویه و حیل‌های او برای به تثبیت رساندن جایگاه پسرش، این‌گونه شرح داده می‌شود:

- معاویه / رئیس دسته‌ی مکاران را پرورد / حقاً که داوری خدعه‌گر / از دامنی که بالا می‌زد / که جان پناهش باشد / ننگین تر بود (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۷۸۰)

۵-۲-۱-۵. مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

روایت است هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، مخفیانه به منزل هانی بن عروه رفت و پنهانی از مردم بیعت گرفت. قرار بر این شد وقتی ابن زیاد برای کاری به منزل هانی آمد مسلم او را بکشد اما بعد از ورود او هانی مانع این کار شد و گفت دوست ندارد کسی در خانه‌اش کشته شود. البته در روایت دیگر بیان شده که مسلم به دستور رسول الله(ص) از کشتن با مکر و حيله خودداری کرده است؛ از این رو به او امان داد. (مجلسی، ۱۳۷۶: ۶۱۲) پس از چندی به دستور ابن زیاد گردن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه از تن جدا شد و آن دو به مقام شهادت نایل شدند و سرشان بر دروازه‌ی دمشق آویخته شد. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: همان: ۶۲۲-۶۲۳)

صفارزاده در شعر «سالار صبر» به این ماجرا اشاره دارد و بیان می‌کند با وجود جوان-مردی مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در حق ابن زیاد، خون آن دو را ریخت و سرشان را در معرض نمایش گذاشت؛ او حتی به فرزندان مسلم نیز رحم نکرد:

- آن‌جا که مسلم و هانی / به رسم جوانمردی / مهمان گرگ‌صفت / ابن زیاد را / مهلت دادند / جرثومه‌ی فساد / مزدور جاه و مال / در اولین فرصت / طفلان و مسلم بن عقیل / و شخص هانی را / طعمه‌ی گرگان ساخت / و با نمایش تندیس خوف / نمای فاجعه را / در دشت پربلا پرداخت (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۷۵۸-۷۵۹)

۵-۲-۱-۶. معتصم

معتصم از خلفای عباسی معاصر با امام جواد(ع) بود که پس از برادرش مأمون بر مسند قدرت نشست. مدتی پس از خلافتش، برای او خبر آوردند که نیمی از مسلمانان امام جواد(ع) را خلیفه و او را غاصب حق امام می‌دانند. معتصم که از قبل دشمنی امام(ع) را در دل می‌پروراند، با این سخنان بیش‌تر تحریک شد و در صدد قتل ایشان بر آمد و او را توسط منشی یکی از وزرایش مسموم و شهید نمود. (پیشوایی، ۱۳۹۰: ۵۹۱) این واقعه نیز در شعر «حسد به علم و هوش خداداد» شرح داده می‌شود:

- و معتصم / که تکیه‌اش به سگه بود و حسد / مدام به فتنه‌ی مزدوران میدان می‌داد / امام در محاصره بود / حصار از حشرات موذی / خزندگان / چزندگان روزی ناپاک / سَمَاعون للکذب (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۶۳۱)

صفارزاده بیان می‌کند که امام هیچ‌گاه از گزند حسودان و معاندانش در امان نبوده و با خبرهای کذب و دروغی که به معتصم می‌دادند، کینه و دشمنی او را بر می‌انگیختند و معتصم را علیه امام می‌شوراندند. از جمله‌ی این افراد هم قاضی بغداد ابن ابی دؤاد بود که در رساندن خبر کذب و تحریک معتصم بر قتل امام نقش بسزایی داشت.

به جز ۶ شخصیتی که شرح آن گذشت، صفارزاده از شخصیت‌های اسلامی دیگری هم بهره گرفته اما به علت طولانی بودن مباحث، فقط به ذکر شخصیت‌ها اکتفا می‌شود.

شداد^(۳) (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۴۴-۲۴۵)، نمرود (همان: ۷۴۵)، قوم لوط (همان: ۲۳۸)، فرعون (همان: ۵۹۸)، طالوت و جالوت^(۴) (همان: ۳۰۰-۳۰۱)، ابرهه بن صباح حبشی^(۵) (همان: ۵۸۳-۵۸۴)، دقیانوس^(۶) (همان: ۲۵۱)، مرجئه^(۷) (همان: ۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵ و ۹۰۲-۹۰۳)، مقداد بن اسود^(۸) (همان: ۷۶۷-۷۶۸ و ۷۹۰)، یاسر بن عامر (همان: ۷۹۰)، مالک اشتر (همان: ۷۹۲-۷۹۳)، بلال حبشی^(۹) (همان: ۲۲۰ و ۵۲۵)، ابوذر غفاری (همان: ۲۶۲-۲۶۳ و ۷۹۱-۷۹۲)، سلمان فارسی، (همان: ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۴ و ۳۱۱ و ۵۲۶ و ۵۹۹ و ۷۶۷-۷۶۸)، جابرین عبدالله (همان: ۶۱۹)، صُهب^(۱۰) (همان: ۵۲۵-۵۲۶)، ابولهب (همان: ۲۴۱)، ابوجهل (همان: ۳۶۰)، عمروعاص (همان: ۳۵۷)، ابن ملجم (همان: ۸۲۷)، عمر بن سعد بن ابی وقاص (همان: ۶۷۲)، یزید (همان: ۶۱۶-۶۱۷)، عبیدالله بن زیاد (همان: ۳۱۲-۳۱۳) و (همان: ۷۵۷)، شمر (همان: ۷۶۲)، سرجون رومی^(۱۱) (همان: ۷۵۷)، هشام بن عبدالملک (همان: ۶۱۸-۶۱۹)، منصور دوانیقی^(۱۲) (همان: ۶۰۶-۶۰۷)، هارون الرشید

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۷۷

(همان: ۸۲۸)، اباضلت هروی (همان: ۸۳۰)، مأمون (همان: ۳۵۷ و ۸۲۷-۸۲۸ و ۸۳۱) و (همان: ۸۲۷ و ۸۲۸)، جعفر کذاب^(۱۳) (همان: ۵۵۶-۵۵۷)، متوکل (همان: ۷۰۰)

۵-۲-۲. شخصیت‌های تاریخی ایران:

۵-۲-۲-۱. ماندانه

ماندانه مادر کورش بزرگ است. صفارزاده ۲ بار نام ماندانه را در شعر «سفر عاشقانه» برده است. در مقطعی از این شعر ماندانه به عنوان مادر چوپان معرفی می‌گردد که از این ترکیب ۲ معنا استنباط می‌شود: اول این‌که شاید مقصود از چوپان همان کسی باشد که کورش را نجات داد؛ زیرا روایت است آستیاگ پدر بزرگ کورش خواب دید که فرزند ماندانه بر آسیا چیره خواهد شد؛ بنابراین دستور داد کودک را پس از تولد نابود کنند. بدین منظور کورش را به یکی از چوپان‌های شاه می‌سپارند تا او را در کوهستان رها کند. چوپان کودک را به خانه می‌برد و در عوض، جسد فرزند خود را که مرده به دنیا آمده بود را در کوهستان رها کرده و به مأموران شاه نشان می‌دهد و این‌گونه کورش از مرگ نجات می‌یابد و دوم شاید مقصود از چوپان همان کورش باشد که همچون چوپان که برای نجات گله می‌کوشد او نیز برای نجات مردم از ظلم و ستم کوشیده است.

- در کوهپایه نیز ندایی هست / آوازی هست / چوپانی هست / ماندانه مادر چوپان بود / و مادر علت‌ها / شب شهادت گل‌های پارس (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۴۷)

شاعر در ادامه‌ی همین بخش ماندانه را شاهد فساد و بی‌کفایتی سران حکومت بر می‌شمارد:

- ای عاشقان خط و شعر و زبان پارسی / ماندانه شاهد بود که مردم بزم و بطالت بودید / مرد جشن و جشنواره بودید / و زخم‌های جان من از / جشن‌های آتیلاست (همان: ۲۴۷)

ماندانه در این شعر یک نماد است که مصداق آن بر خواننده پوشیده می‌باشد.

۵-۲-۲-۲. کورش

شاعر در شعر «ماشین آبی» از فرهنگ ایران و قدمت آن یاد می‌کند و شاید قصد او مقایسه‌ی شکوه و عظمت آن با زمان حاضر باشد؛ زیرا به نظر می‌رسد او از سکوت افراد صاحب منصب و روشن فکر به ستوه آمده است؛ بنابراین راه جز مقایسه میان زمان گذشته و حال نمی‌بیند:

- ما سال‌هاست منتظر مقصد هستیم/ ما در کمین حرکت و ماشین/ ما در تقاطع تاریخی خیابان‌ها/ در امتداد کورش/ و در نهایت تخت جمشید/ در این صف بلند زمان/ کاوه‌های پیر/ با ما/ کنار ما/ خمیازه می‌کشند (همان: ۲۶۹)

۵-۲-۲-۳. دارا

دارا از نظر تاریخی همان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است. شاعر در شعر «خم پستان» چاپلوسان عرصه‌ی هنر و ادب را مورد سرزنش قرار می‌دهد و عدم صداقت آنان را به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که آنان تنها سود و زیان خود را در نظر می‌گیرند و هر جا که به نفعشان باشد، به همان سو رهسپار می‌شوند. برای بیان این مضمون آنان را گاهی یار اسکندر و گاهی دارا بر می‌شمارد:

- هم یار شاعری/ هم یار ضدّ شعر/ هم با سکندر و هم با دارا/ هم یار صید/ هم یار صیاد (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۳۶۸)

۵-۲-۲-۴. کسری

در یکی از بخش‌های شعر «سفر سلمان» صفارزاده به کسری انوشیروان بیست و یکمین پادشاه ساسانی اشاره کرده و علت این همه ثروت و رفاه را جويا می‌شود که ممکن است شخص مورد خطاب او همان سران حکومت پهلوی باشد:

- ما ایستاده بودیم/ معصوم و خواب زده/ خواب آلود/ در هر پگاه/ روح ملول جبار/ روح تکیده‌ی ترس/ کنار سیمتن آز/ از آستان چهل بستر بر می‌خاست/ کسری چرا چهل بستر/ کسری چرا چهل حاجب (همان: ۲۱۵)

بی‌شک شخصیت کسری به عنوان نمادی در شعر به کاررفته است که به وسیله‌ی آن شاعر به اوضاع مملکت خویش معترض می‌شود و از فاصله‌ی بین طبقات اجتماعی رنج می‌برد. مصداق این مسئله در بخش دیگری از شعر به خوبی مشهود است:

- پندار نیک از ما/ کردار نیک از ما/ دنیای نیک از کسری/ دنیای نیک از کسری چرا (همان: ۲۱۶)

۵-۲-۲-۵. شاهین

شاهین سردار ایرانی و فاتح قسطنطنیه در دوره‌ی ساسانی بود. وی در سپاه خسرو پرویز بود که مرزهای ایران شهر را تا کاپادوکیه (کالسدون^(۱۴)) گسترش داد و سپس به دستور

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۷۹

خسرو پرویز کشته شد. صفارزاده داستان شاهین و کشته شدن او توسط خسرو پرویز را در شعر «سفر سلمان» بیان می‌کند:

- در زیر پای پیل / پیل رقصان / سرها فتاده / عاصی / نافرمان / پیراُمَن بلندی بال شاهین /
سودای فتح / عارضه‌ای بود / پیوسته در کمین / سودای فتح / فتح بلاد / در زیر بال خسته‌ی
او / اینک سر تا سر بلاد فتح شده / بی‌اشتیاق فاتح / نارام و رام / صیّاد نام / خسرو صیّاد / پایش
به روی بال خونین / بال بسته‌ی شاهین / کاوه نبود / درفش کاوه / آلوده‌ی زمرّد و زر بود
(همان: ۲۲۳)

شاعر در تلاش است تا شاهین را در تقابل وطن پرستانی قرار دهد که با وجود این‌که برای مملکت خویش افتخار آفرین هستند مورد ظلم و ستم سران حکومت قرار می‌گیرند.

۵-۲-۲-۶. محمد مصدق

در دیوان اول صفارزاده به نام «رهگذر مهتاب» با شعری با عنوان «نستوه»^(۱۵) مواجه می‌شویم که در نگاه اوّل نمی‌توان فهمید که این شعر خطاب به چه کسی است، اما خود در مصاحبه‌ای اعلام کرده که صفت نستوه را اولین بار برای مصدق به کار برده است. گویا هدف او از این کار وصف روحیه‌ی ظلم ستیزی و شجاعت وی بوده است. در ابتدای قصیده شاعر خود را نیز همراه و حامی مصدق معرفی می‌کند:

- تنها و بی‌پناه / با دشمنان تو / آنان که با فریب به پیکار می‌روند / زان قدرتی که ساخته -
ام از صفای خویش / پیکارها کنم / چشمم به راه روز سپیدی نشسته است / روزی که پر بُود
همه از لحظه‌های فتح / آن روز دور نیست (همان: ۶۴)

۵-۲-۲-۷. امام خمینی

شخصیت امام خمینی (ره) از جمله شخصیت‌های ملی است که در شعر صفارزاده نسبت به شخصیت‌های ملی دیگر نمود بیشتری دارد. شاعر بارها از این شخصیت به نیکی یاد کرده است. در قصیده‌ای با نام «سروش قم»، ارادت خود را به امام خمینی (ره) نشان داده و او را نماد بیداری برمی‌شمارد:

- بازآ / بازآ / ای مهربان معلّم بیداری / ای رهبر نبرد رهایی / بیداری از سروش قم آمد / و
خانه‌های قبرگونه شکافت / انسان ز خواب گران برخاست / آسیمه‌سر / به شستن گناه
ستم‌دیدگی شتافت (همان: ۲۹۴)

۵-۲-۲-۸. علی شریعتی

قصیده‌ی «سفر بیداران» در دی ماه ۱۳۵۷ سروده شده است. در این شعر، شاعر درگیری-های پیش از انقلاب نظیر روز ۱۷ شهریور را توصیف کرده و به شهادت رسیدن عده‌ای را موضوع شعر خود قرار می‌دهد. در ابتدای قصیده صحنه‌ی دفن شدن شهیدان در بهشت زهرا وصف می‌شود و بیان می‌گردد که مردم شیون‌کنان و در حالی که عکس امام خمینی (ره) و شریعتی را به دست دارند به تشییع پیکر شهیدان می‌پردازند:

- عکس امام/ عکس شریعتی/ عکس مجاهدان/ عکس دلاوران/ این پهلوان که بود/ از خون بسته به دنیا آمد/ در خون باز/ در خون جاری خود می‌رود/ تکثیر می‌شود و می‌ماند (همان: ۲۹۹)

شاید مقصود شاعر از قرار دادن عکس این دو شخصیت در صحنه‌ی به خاک سپاری شهیدان، نشان دادن آرمان ایشان باشد؛

۵-۲-۲-۹. منتظر قائم

محمد منتظر قائم جوانی مبارز بود که در واقعه‌ی طبس و در حین بمباران چند جنگنده‌ی تروریست‌های آمریکایی به شهادت رسید. (www.isaar.ir/doc/news/fa/115326) «از غار تا مدینه‌ی انسان» عنوان شعری است که شاعر آن را در سال ۱۳۵۹ و همزمان با واقعه‌ی طبس سروده و در آن شهادت منتظر قائم را این‌گونه توصیف می‌کند:

- از عمق حنجره‌ی پاک آن جوان/ که منتظر قائم بود/ که زیر بال‌های آهنی توطئه/ به مرگ سفر می‌کرد (پیشین: ۳۹۹)

۵-۲-۲-۱۰. شهید مرتضی مطهری

«ملای معرفت» عنوان شعری است که صفارزاده به مناسبت شهادت استاد مطهری و در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ سروده است و او را «دانای عشق» و «ملای معرفت و بیداری» معرفی می‌نماید:

- خدا تو را می‌خواست/ و انتخاب/ حق خدا بود/ دانای عشق/ ملای معرفت و بیداری/ کلاس نیازمند حضورت بود/ خدا تو را می‌خواست/ و انتخاب حق خدا بود/ از آن بودی/ به سوی او برگشتی (همان: ۴۰۷)

۵-۲-۳. شخصیت‌های تاریخی سایر ملل

۵-۲-۳-۱. اسکندر مقدونی

اسکندر سوم مقدونیه یکی از بزرگ‌ترین فاتحان در تاریخ جهان است. او ابتدا سراسر یونان و بعد آسیای صغیر را فتح و سپس به ایران حمله کرد، در جنگ با دارا یا داریوش سوم، او را شکست داد و سلسله‌ی هخامنشی را از میان برداشت. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۳۷) در شعر «سفر سلمان» که شاعر در آن، هم راوی تاریخ ایران است و هم تاریخ اسلام، نامی از شخصیت‌های مطرود تاریخی می‌برد و ظلم و ستمی که آنان بر مردم روا داشتند را به تصویر می‌کشد:

– ما آن پل صبور جهانیم / و ردّ پای عابر چکمینه پوش / خسرو و اسکندر / پیوسته رخ نموده / از عمق جان ما / در زیر پای پیل / پیل رقصان / سرها فتاده / عاصی / نافرمان (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۱۷-۲۱۸)

۵-۲-۳-۲. نرون

نرون امپراتور جنایت‌کار روم بود که در یکی از شب‌ها چند محله از شهر رم را به آتش کشید تا از منظره‌ی آن نقاشی بکشد و لذت ببرد! در اثر این بی‌تدبیری‌ها و جنایت‌ها، مردم رُم شورش کردند. این امر باعث شد نرون در ۳۱ سالگی خودکشی کند. او قبل از مرگش گفته بود: «افسوس که با تلف شدن من، هنرمند بزرگی از دنیا می‌رود.» (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۳۵۷-۳۵۸)

صفارزاده در شعر «دلتنگی» که مضامین آن حاصل شناخت سیاست جهان‌خواران غرب و سلطه بر بلوک شرق است، از نرون یاد می‌کند و گوش دادن به مرثیه‌ی او را نیز از جمله اموری بر می‌شمارد که از سوی غربی‌ها تحمیل می‌شود:

– آن‌ها ما را به شکیبایی دعوت خواهند کرد / آن‌ها ما را به شنیدن مرثیه‌ی نرون برای رُم دعوت خواهند کرد (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۱۸۲)

شاید مقصود شاعر از مرثیه همان سخنانی باشد که نرون قبل از مرگش گفته است. با این حال این شخصیت در مرحله‌ی اول میراث قرار می‌گیرد.

۵-۲-۳-۳. آتیلا

آتیلا پادشاه اقوام هون بود. هون‌ها حدود ۲۰ سال سراسر اروپا را زیر پا گذاشتند و آن را ویران و غارت کردند. وقتی آتیلا مُرد، هون‌ها گونه‌های خود را تیغ زدند و به خون‌آلودند تا

وانمود کنند که در عزای رهبر خود خون گریسته‌اند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۱۲) در شعر «سفر عاشقانه» شاعر زامدارانی که عمر خود را به عیش و نوش می‌گذارند و تنها در ظاهر خود را علاقه‌مند به مملکت و فرهنگ خویش نشان می‌دهند، مورد خطاب قرار می‌دهد و بیان می‌کند ناراحتی او از جشن‌هایی است که آتیلا برپا می‌کند:

- ای عاشقان خط و شعر و زبان پارسی / ماندانه شاهد بود که / مرد بزم و بطالت بودید / مرد جشن و جشنواره بودید / و زخم‌های جان من از / جشن‌های آتیلاست (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۴۷)

مقصود او از جشن‌های آتیلا ممکن است همان شادی آنان بعد از غارت و کشت و کشتار مردم باشد که به صورت تلمیحی متوجه سران حکومتی است.

۵-۲-۳-۴. بربر

«در قرن پنجم هجری و با ضعف خلافت اموی اوضاع شهرهای اندلس رو به وخامت نهاد و شورهایی در سراسر نقاط اندلس به خصوص در قرطبه به راه افتاد که مورخان و محققان تاریخ اندلس از آن به «فتنه» یاد می‌کنند و مسئولیت آن را متوجه بربرها دانسته‌اند. آن‌ها بر این باورند که بربرها با تجاوز به سرزمین‌ها در پی سرنگون کردن خلافت و ایجاد فتنه میان امت با هدف حاکم شدن بر جزیره بوده‌اند. (ابن حیّان، ۲۰۰۶: صص ۱۹۳-۱۹۴ به نقل از اسلامی و فرهنگ، ۱۳۹۶: ۴۸) در شعر «در عصر فتنه» بار دیگر شاعر سیطره‌ی استعمار و جنگ و کشت و کشتار را موضوع چکامه‌ی خویش قرار می‌دهد و چپاول‌گران را به بربرها تشبیه می‌کند:

- در عصر فتنه / زمام جهان / در دست هرج و مرج است / همچون زمان بربرها / مقصد / ذخیره است (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۶۷۶)

۵-۳-۲-۵. هرقل

هرقل امپراتور روم شرقی بود که با خسرو پرویز جنگید. شاعر نیز با کاربرد شمشیر هرقل بر حمله‌ی او به ایران و جنگ با خسرو پرویز اشاره می‌نماید:

- همتای اختران / هم‌پایه‌ی خدایان / آن‌گونه زیستند / آن‌گونه زیستند / کز ترس و شرم و دلهره مردند / بر ساحت طلایی مرگ / افزار فتح شده / شمشیر هرقل و خاقان / با هم نشسته - اند (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۲۹-۲۳۰)

۵-۲-۳-۶. چنگیز

در شعر «اخدودیان» شاعر تنها به ذکر نام چنگیز در کنار دیگر چهره‌های منفور تاریخ کفایت می‌کند و آنان را کفار جاهلی زمانه می‌خواند:

- اخدودیان/ نمرودیان/ چنگیزیان/ صرب و ثمود و عاد/ کفار جاهلی اعصارند
(صفارزاده، ۱۳۹۱: ۷۴۵)

۵-۲-۳-۷. اکبر مغول

جلال‌الدین محمد اکبر سومین پادشاه امپراتوری مغولی در هند است که پس از رسیدن به حکومت در صدد تغییر بنیادی اعتقادات مسلمانان برآمد. بدین منظور نگره جدیدی به نام «دین الاهی» را در ذهن خود ابداع کرد. دین الاهی نفس‌پرستی، شهوت، اختلاس، نیرنگ، افترا، ستم، ارباب و غرور را نهی می‌کرد. وی کشتن حیوانات را عملی قبیح می‌شمرد و آزادگی، بردباری، پرهیز و اجتناب از دلبستگی شدید به مادیات، تقوا، ایثار، دوران‌دیشی، نجابت و ملاحظت را در زمره اصول کارهای نظری و عملی خود قرار داده بود. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: شمیل، ۱۳۸۶: ۳۸-۴۰)

در شعر «سفر اول» نیز شاعر نام او را به خوبی یاد کرده و معتقد است به جز او، انسان‌های خوب و قابل تقدیر دیگری در قوم مغول بوده است:

- تا تاج محل فرسنگ‌ها اشک شاه جهان‌ست/ اما این درست نیست که اکبر تنها مغول خوب بود (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۱۳۵)

۵-۲-۳-۸. بهادر شاه

بهادرشاه ظفر، آخرین امپراتور مغول از دودمان گورکانی در هندوستان بود. در شعر «سفر اول» شاعر سفری به یکی از شهرهای هندوستان داشته و در موزه‌ای طرح شلوار بهادر شاه را می‌بیند و خود را موظف می‌داند این طرح را به ذهن بسپارد تا آن را برای کسانی که خواهان عدالت اجتماعی هستند یا همان سوسیالیست‌ها، توصیف نماید. رگه‌های طنز در این شعر که نوعی اعتراض به سیاست حاکم است دیده می‌شود. شاید مقصود شاعر این است که سران حکومتی به قدری از رفاه کامل برخوردارند که حتی لباس‌های بی‌ارزششان همچون پیژامه آن‌قدر گران‌بها هستند که قابلیت نمایش در موزه را دارند. ممکن است شاعر به نوعی بی‌عدالتی میان طبقات جامعه اشاره داشته باشد:

- امروز در سرسرای موزه ایستادم/ و طرح پیژامه‌ی بهادرشاه را به عنوان سوغات/ برای سوسیالیست‌های سابق محله‌مان از بر کردم/ باشد که از من خشنود شوند/ باشد که این طرح طرحی جهانی گردد (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۱۳۵)

۵-۲-۳-۹. رابرت اِمت (Robert Emmett)

صفارزاده در شعر «از معبر سکوت و شکنجه» که در رثاء بابی ساندرز سروده شده رابرت اِمت را که از رهبران استقلال طلب ایرلندی بود و در سال ۱۸۰۳ م به دار آویخته شد، در مراسم تشییع پیکر بابی ساندرز حاضر می‌کند:

- تابوت کوچک و سبک او/ ظرف خلاصه‌ترین جسم/ نشانه‌ی بزرگی ایمانش بود/ همراه و در هدایت تابوت/ مسیح آمده است و اِمت (همان: ۴۱۳)

وجه اشتراک این دو میهن پرستی، ملی‌گرایی و مرگ در راه کشورشان ایرلند بوده است.

۵-۲-۳-۱۰. بابی ساندرز

وی مبارزی ایرلندی بود که خواستار خروج ارتش بریتانیا از شمال ایرلند بود و به همین دلیل وارد ارتش آزادی خواه ایرلند شد. بابی ساندرز سرانجام در سال ۱۹۸۱ در سن ۲۷ سالگی بر اثر اعتصاب در زندان در گذشت. این قصیده نیز در همان سال توسط صفارزاده سروده شده است. (www.wikipedia.org) شعر «از معبر سکوت شکنجه» در رثای بابی ساندرز سروده شده است. شاعر در ابتدا به مراسم تشییع او اشاره می‌کند و با به کاربردن ترکیب «تابوت کوچک و سبک» اشاره ای به اعتصاب او و لاغری بیش از حدش دارد:

- تابوت کوچک و سبک او/ ظرف خلاصه‌ترین جسم/ نشانه‌ی بزرگی ایمانش بود/ همراه و در هدایت تابوت/ مسیح آمده است و اِمت (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۴۱۳)

شاعر عظمت کار بابی ساندرز را به نظم در آورده و مبارزه در راه استقلال کشورش را می‌ستاید:

- و چشم‌های شما/ در مشایعت مردی هستند/ که شعر هستی خود را/ در مقصد همیشگی استقلال/ با انتخاب مرگ به جلدان داد (همان: ۴۱۳)

با بررسی این شعر جهانی بودن اشعار صفارزاده بر ما روشن می‌شود؛ زیرا او مدافع عدالت است و هر عدالت‌طلبی را در هر جای دنیا که باشد قابل تقدیر و ستایش می‌داند و

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۸۵

برای دفاع از او علیه استبداد و ظلم، شمشیر کلام را بر می‌کشد و ظالمان زمان را نکوهش می‌نماید.

جدول ۴. بسامد بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر طاهره صفارزاده

ردیف	شخصیت‌های تاریخی	ملیت	بسامد	ردیف	شخصیت‌های تاریخی	ملیت	بسامد
۱	قوم عاد	عرب	۳	۳۲	شمر	عرب	۲
۲	شداداد	عرب	۱	۳۳	سرجون رومی	رومی	۱
۳	قوم ثمود	عرب	۱	۳۴	هشام بن عبدالملک	عرب	۱
۴	نمرود	عرب	۱	۳۵	منصور دوانیقی	عرب	۲
۵	قوم لوط	عرب	۱	۳۶	هارون الرشید	عرب	۳
۶	فرعون	عرب	۱	۳۷	اباصلت هروی	عرب	۱
۷	طلوت	عرب	۱	۳۸	مأمون	عرب	۵
۸	جالوت	عرب	۱	۳۹	معتصم	عرب	۱
۹	ذونواس	عرب	۱	۴۰	متوکل	عرب	۱
۱۰	اخدودیان	عرب	۴	۴۱	جعفر کذاب	عرب	۱
۱۱	ابرهه	عرب	۱	۴۲	ماندانه	ایرانی	۱
۱۲	دقیانوس	رومی	۱	۴۳	کورش	ایرانی	۱
۱۳	مرجئه	عرب	۵	۴۴	دارا	ایرانی	۱
۱۴	مقداد بن اسود	عرب	۲	۴۵	کسری	ایرانی	۸
۱۵	یاسر بن عامر	عرب	۱	۴۶	شاهین	ایرانی	۱
۱۶	مالک اشتر	عرب	۶	۴۷	اسکندر مقدونی	یونانی	۴
۱۷	بلال حبشی	عرب	۴	۴۸	نرون	رومی	۱
۱۸	ابوذر غفاری	عرب	۳	۴۹	آتیلای	رومی	۱
۱۹	سلمان فارسی	ایرانی	۷	۵۰	بربر	عرب	۲
۲۰	جابر بن عبدالله	عرب	۱	۵۱	هرقل	رومی	۱

ردیف	شخصیت‌های تاریخی	ملیت	بسامد	ردیف	شخصیت‌های تاریخی	ملیت	بسامد
۲۱	صُهیب	عرب	۱	۵۲	چنگیز	هندی	۱
۲۲	ابولهب	عرب	۳	۵۳	اکبر مغول	هندی	۱
۲۳	ابوجهل	عرب	۱	۵۴	بهادرشاه	هندی	۱
۲۴	معاویه	عرب	۴	۵۵	رابرت اِمِت	ایرلندی	۱
۲۵	عمرو عاص	عرب	۱	۵۶	بابی ساندرز	ایرلندی	۱
۲۶	ابن ملجم مرادی	عرب	۱	۵۷	مصدق	ایرانی	۱
۲۷	عمر بن سعد	عرب	۱	۵۸	امام خمینی	ایرانی	۴
۲۸	مسلم بن عقیل	عرب	۱	۵۹	شریعتی	ایرانی	۲
۲۹	هانی بن عروه	عرب	۱	۶۰	منتظر قائم	ایرانی	۱
۳۰	یزید	عرب	۳	۶۱	مطهری	ایرانی	۱
۳۱	عبیدالله بن زیاد	عرب	۳	-	-	-	-

6. نتیجه

با بررسی میراث تاریخی در شعر نازک الملائکه می‌توان فهمید او جمعاً ۱۵ شخصیت تاریخی را در شعر خود به کار برده است که ۱ شخصیت در مرحله‌ی بازآفرینی و ۱۴ شخصیت در مرحله‌ی بازخوانی قرار می‌گیرد. اما صفارزاده ۶۵ شخصیت تاریخی در شعر خود به کار برده که ۴ شخصیت در مرحله‌ی دوم و ۶۱ شخصیت در مرحله‌ی اول قرار می‌گیرد. لازم به یادآوری است که قوم لوط و شخصیت مالک اشتر در هر دو مرحله به کار رفته است. با توجه به آمارهای ارائه شده، صفارزاده از شخصیت‌های تاریخی بیشتری استفاده کرده است. نازک الملائکه از ۱۲ شخصیت عرب، ۱ ایرانی و ۱ بابلی و ۱ شخصیت ایرانی-عربی استفاده است.

صفارزاده نیز از ۴۲ شخصیت تاریخی عرب، ۱۲ شخصیت ایرانی، ۵ شخصیت رومی، ۳ شخصیت هندی، ۱ شخصیت یونانی و ۲ شخصیت ایرلندی بهره برده است. بنابراین صفارزاده بیشتر از ملائکه از شخصیت‌های تاریخی استفاده کرده که درصد بیشتری از این شخصیت‌ها عرب هستند. به نظر می‌رسد اطلاعات تاریخی صفارزاده بیش‌تر

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۸۷

از ملائکه است. همچنین مشاهده می‌شود که بیشترین توجه صفارزاده به تاریخ اسلام است و تاریخ ایران و جهان در رتبه‌ی دوم و سوم قرار دارد.

لازم به ذکر است قوم عاد، قوم ثمود، اصحاب اخدود و معتصم از جمله شخصیت‌هایی هستند که در شعر دو شاعر مشترک‌اند.

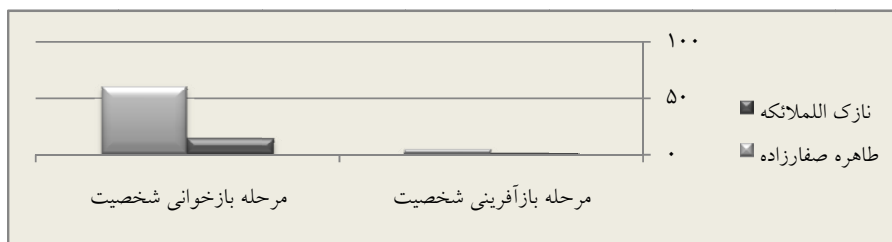
همان‌طور که بیان شد نازک الملائکه ۱ شخصیت تاریخی را در مرحله‌ی بازآفرینی فراخوانده است. از آن‌جا که شخصیت جمیله بوحیرد مبارز بود، شاعر صفتی از اوصاف او مانند شجاعت ایستادگی، مقاومت و وحدت را در نظر گرفته و آن را برای ابراز تجربه‌ی خود به کار می‌برد؛ هدف نازک از استفاده این شخصیت اعلان بی‌کفایتی و عدم حمایت اعراب از جمیله است.

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت صبغه دینی در اشعار صفارزاده و صبغه ملی در اشعار ملائکه مشهود است.

نمودار زیر مبین میزان بهره‌گیری از شخصیت‌های تاریخی توسط دو شاعر است.

نمودار ۱. مقایسه‌ی میزان شخصیت‌های تاریخی در شعر دو شاعر در مراحل دوگانه‌ی به

کارگیری میراث



شیوه‌ی کار صفارزاده در به کارگیری میراث تاریخی این است که حوادث زندگی شخصیت‌ها را سر لوحه‌ی کار خود قرار می‌دهد، مانند مالک اشتر که به قضیه‌ی نامه‌ی حضرت علی(ع) به او اشاره می‌کند. در حین اشاره به این موضوع اوضاع اجتماعی حاکم بر ایران را نیز نقد می‌کند. در مورد قوم لوط نیز برخی اوصاف آنان را برای اشاره به بی-

سوادی و بی‌خردی هنرمندان زمانه‌ی خویش به کار می‌گیرد. همچنین برای تشویق مبارزان انقلابی در حفظ وحدت و ایستادگی خود از دو شخصیت جنگلی و خیابانی یاد می‌کند. جایگاه و موضع نازک الملائکه نسبت به شخصیت جمیله به صورت التفات (غایب و مخاطب) است و او، شخصیت یک زن را مورد خطاب قرار می‌دهد که دلیل این امر همان حس همدردی و هم‌زادپنداری با شخصیت است. در مورد دیگر شخصیت‌ها، جایگاهش به صورت غایب است. جایگاه و موضع صفارزاده در به کارگیری میراث تاریخی در هر دو مرحله به صورت غایب است و از دور به شخصیت می‌نگرد و روایت‌وار از او سخن می‌گوید.

پی‌نوشت

۱. نازک صادق الملائکه شاعر مشهور عرب در سال ۱۹۲۳ میلادی در عاقولیه از نواحی بغداد در خانواده‌ای اهل فرهنگ و دانش و شعر به دنیا آمد. او از پیش آهنگان شعر معاصر عرب است و خودش در کتاب «قضایا الشعر المعاصر» بر این موضوع تأکید می‌کند و معتقد است او با سرودن قصیده‌ی «کولیرا» در سال ۱۹۴۷ اولین شعر آزاد را سروده است. (رک: آل طعمه، ۲۰۰۲: ۵۰) اعمال شعری او عبارت است از: دیوان «عاشقة‌اللیل»، دیوان «شظایا ورماد»، دیوان «قرارة‌الموجة»، دیوان «شجرة‌القمر»، دیوان «مأساة‌الحیة‌و‌أغنية‌للإنسان» دیوان «للصلاة‌و‌الثورة» دیوان «یغیر‌الو‌ا‌ه‌البحر».

۲. طاهره صفارزاده شاعر، نویسنده، محقق و مترجم و بنیان‌گذار نقد علمی ترجمه در سال ۱۹۳۶ م (۱۳۱۵ هـ ش) در خانواده‌ای متوسط با پیشینه‌ای عرفانی متولد شد. «صفارزاده به دلیل مطالعات و تحقیقات ادبی به زبان خاص شعری خود دست یافته و صاحب نظریه‌هایی شده بود، در ایران موفق شد که زبان و سبک جدیدی از شعر را با عنوان شعر «طنین» معرفی کند. (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۱) «وی در سه زمینه قصه، شعر و ترجمه آثاری را از خود به جای گذاشته است که عبارت است از: الف) شعر: «رهگذر مهتاب»، «چتر سرخ»، «دفتر دوم»، «طنین در دلنا»، «سدّ و بازوان»، «سفرینجم»، «بیعت با بیداری»، «مردان منحنی»، «دیدار با صبح»، «روشنگران راه»، «در پیشواز صلح»، «از جلوه‌های جهانی»، «حرکت و دیروز»، «اندیشه در هدایت شعر»، «هفت سفر». ب) داستان: «پیوندهای تلخ» ج) ترجمه و نقد: «اصول و مبانی ترجمه»، «ترجمه‌های نامفهوم»، «ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید»، «ترجمه قرآن حکیم»، «لوح فشرده قرآن حکیم»، «معجزه»، «ترجمه دعای عرفه»، «ترجمه دعای ندبه و دعای کمیل»، «مفاهیم قرآنی در حدیث نبوی». (همان: ۹۲۵-۹۲۷)

۳. شداد از فرزندان عاد است که وقتی به پرستش خدا دعوت می‌شود و وعده‌ی بهشت را می‌شنود بر آن می‌شود تا خود به ساختن بهشتی با همان وصف پردازد. طبق تفاسیر او ۳۰۰ تا ۵۰۰ سال از عمر خود را صرف ساختن این بهشت کرد؛ اما همان روز که کار بهشت به اتمام رسید، شداد در حال پیاده شدن از اسب با تمام همراهان جان سپرد و آن بهشت در زمین فرو رفت. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۱۸)
۴. طالوت پادشاه بنی اسرائیل حضرت داوود(ع) را زمانی که هنوز جوان بود و به پادشاهی نرسیده بود به جنگ جالوت که پادشاهی جبار بود فرستاد و داوود(ع) او را کشت. (لاریجانی، ۱۳۸۰: ۶۲۸)
۵. ابرهه سردار حبشی بود که در قرن ششم میلادی بر یمن غلبه کرد. وی در سال ۵۷۰ میلادی به قصد ویرانی کعبه با سپاهیان فیل سوار خود به مکه یورش برد. به فرمان الهی گروهی از پرندگان (ابابیل) با سنگ‌ها آنان را سنگسار و نابود کردند. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: طوسی، ج ۱۰، بی تا: ۴۰۹-۴۱۰)
۶. دقینوس امپراتور رم و پادشاهی جبار و کافر بود که اصحاب کهف در دوره‌ی او می‌زیستند.
۷. فرقه‌ای از مسلمانان که در زمان خلافت معاویه بین مسلمانان پیدا شدند و عقیده‌ی آنان این بود که جمیع اهل قبیله همین که به ظاهر به اسلام اقرار کنند، مؤمنند و ارتکاب گناه به ایمان ضرری نمی‌رساند. (سعیدیان، ج ۹، ۱۳۸۶: ۸۳۸۹)
۸. مقداد بن اسود از صحابه‌ی پیامبر(ص) بود که در بسیاری از جنگ‌ها ایشان را همراهی کرده است.
۹. بلال حبشی، غلام سیاه‌پوست پیامبر(ص) بود که مسلمان شد و با وجود شکنجه‌های سران قریش از دین خویش برنگشت. پیامبر(ص) به بلال علاقه‌ی خاصی داشت و چون به صدای خوش معروف بود او را مؤذن خود قرار داد. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: بحرالعلوم، ۱۳۵۸: ۱۲۴-۱۲۸)
۱۰. صُهب بن سنان بن مالک از صحابی بزرگ پیامبر(ص) و از تیراندازان عرب و از پیشگامان در اسلام است
۱۱. «سرجون بن منصور از مسیحیان شام بود که معاویه او را به عنوان مشاور خویش در امر حکومت، استخدام کرده بود. در دوره‌ی یزید همچنین نقشی را در دربار یزید داشت و با یزید همدم و مأنوس بود. با رأی و نظر او بود که یزید، پس از بیعت شیعیان کوفه با

- مسلم بن عقیل، برای سرکوبی نهضت کوفیان، ابن زیاد را به ولایت کوفه گماشت.» (محدثی، ۱۳۸۶: ۲۴۱)
۱۲. ابو جعفر منصور دوانیقی از خلفای عباسی در زمان امام صادق(ع) بود که آزار و اذیت‌های بسیاری به آن حضرت روا داشت و به دستور او بود که ایشان را مسموم کردند و به شهادت رساند. (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: پیشوایی، ۱۳۹۰: ۴۰۶)
۱۳. جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری(ع) است. وی پس از شهادت برادرش نزد عبیدالله رفت و از او خواست منصب امام حسن عسکری(ع) را به او واگذار کند. (پیشوایی، ۱۳۹۰: ۶۴۵)
۱۴. نام سرزمین باستانی پهناوری در آسیای کوچک (ترکیه‌ی کنونی) است.
۱۵. جنگ‌جویی که از کارزار خسته نشود و از میدان جنگ نگریزد.

کتابنامه

- آل طعمه، سلمان هادی (۲۰۰۲). *رواد الشعر الحرفی العراق*، ط ۱، بیروت: دارالبلاغه.
- ابن حیان، ابومروان حیان بن خلف (۲۰۰۶). *السفر السادس*، شرح صلاح‌الدین هواری، ج ۶، بیروت: مکتبه العصریه.
- اسلامی، سهراب و یونس فرهمند (۱۳۹۶). «مناسبات سیاسی و نظامی بربرها با خلفای اموی اندلس» *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، سال ۹، ش ۳۲، بهار ۱۳۹۶. صص ۳۳-۵۲.
- بحرالعلوم، محمد علی (۱۳۵۸). *اصحاب رسول اکرم(ص)*. ترجمه‌ی محمد علی امینی. بی‌جا: انتشارات حکمت.
- بیگدلی، علی (۱۳۶۸). *تاریخ سیاسی-اقتصادی عراق*. تهران: میراث ملل.
- پیشوایی، مهدی (۱۳۹۰). *سیره‌ی پیشوایان (نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم*. با مقدمه‌ی آیت الله العظمی سبجانی. ج ۲۴. قم: مؤسسه امام صادق.
- ثمینی، نغمه (۱۳۷۹). *عشق و شعبده (پژوهشی در هزارویک‌شب)*. تهران: نشر مرکز.
- خلیل جحا، میثال (۲۰۰۳). *الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلی محمود درویش*. ج ۲. بیروت: دارالعودة.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۷). *فرهنگ‌نامه نام‌آوران (معرفی ۱۰۰۰ نام‌آور در حوزه‌های ادبیات، فلسفه، هنر، تاریخ و...)*. تهران: نشر طلایی.
- رفیعی، علی محمد (۱۳۸۶). *بیدارگری در علم و هنر (شناخت‌نامه طاهره صفارزاده)*. ج ۱. تهران: هنر بیداری.
- سعیدیان، عبدالحسین (۱۳۸۶). *دائرةالمعارف بزرگ نو*. ج ۳ و ج ۵ و ج ۹. تهران: علم و زندگی.

بازآفرینی و بازخوانی شخصیت‌های تاریخی در شعر نازک الملائکه و طاهره صفارزاده، نعمتی قزوینی و جدیدی ۲۹۱

شیمیل، آن ماری (۱۳۸۶). در قلمروی خانان مغول، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.

طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
عرفات ضاوی، احمد (۱۳۸۴). کارکرد سنت در شعر معاصر عرب (بدرشاگر السیاب، تحلیل حاوی، نازک الملائکه، عبد الوهاب البیاتی، آدونیس، صلاح عبد الصبور). ترجمه‌ی سیدحسین سیدی. مشهد: دانشگاه فردوسی.

عشری زاید، علی (۱۹۹۷). استعاء الشخصيات التراثية في الشعر العربي المعاصر. قاهرة: دارالفکر العربی.

فاخوری، حنا (۱۳۸۷). تاریخ الأدب العربی، ج ۵. تهران: توس.

لاریجانی، محمد (۱۳۸۰). داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی. تهران: اطلاعات.

مجلسی (۱۳۷۶). تاریخ چهارده معصوم (جلد العیون). ج ۵. قم: انتشارات سرور.

محدثی، جواد (۱۳۸۶). فرهنگ عاشورا. ج ۱۱. قم: نشر معروف.

مطلوب، أحمد (۱۴۲۶). «الفلیلة وليلة». مجلة مجمع علمي عراقي. ش ۱۱۷. صص ۲۳-۵۸.

ملائکه، نازک (۲۰۰۸). دیوان نازک الملائکه. ج ۱ و ۲. بیروت: دارالعودة.

..... (۱۹۹۸). یغیر آلوانها لبحر قاهره: آفاق الكتابة.

ندی، طه (۱۳۸۷). ادبیات تطبیقی. ترجمه‌ی هادی نظری منظم، ج ۲. تهران: ۱۳۸۷.

نعمتی قزوینی، معصومه و طاهره ایشانی (۱۳۹۲). «بررسی سنجشی مضامین سیاسی اشعار سپیده کاشانی و نازک الملائکه». ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال ۳. ش ۳. صص ۱۲۵-۱۵۲.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

www.isaar.ir/doc/news/fa/115326

www.wikipedia.org

